

پیام بهائی

شماره ۳۲۷، فوریه ۲۰۰۷، ۱۶۳ بدیع



در این شماره:

قوت عبادت
اسلام پرشورترین بحث روز
پاداش درستی و خدمت
یادی از روح انگیز فتح اعظم

یادداشت ماه

رأی دیوان عالی مصر علیه بهائیان در شانزدهم دسامبر سال گذشته، بهائیان جهان و بسیاری از مردم آزادی خواه و نیک اندیش را که به مدت ۹ ماه با دیدگانی مضطرب ولی امیدوار به احقاق حقوق بشر بهائیان در مصر و آزادی دینی در آن سرزمین چشم دوخته بودند در حیرت فرو برد و چه بسا اشک بسیاری را از ظلمی چنین آشکار از دیده روان کرد. خوانندگان عزیز که مقاله ما را در شماره های اکتبر و نوامبر ۲۰۰۶ مطالعه کرده اند بخاطر می آورند که در کارت شناسایی و دیگر مدارک شهروندان مصری علاوه بر نام و نام خانوادگی و تاریخ تولد و غیره، دیانت دارنده کارت نیز ذکر می گردد و دیانت های رسمی در مصر عبارتند از اسلام، مسیحی و یهودی. تا چند سال گذشته که کارت ها الکترونیکی نبود بهائیان سؤال مربوط به دیانت را یا بدون پاسخ می گذاشتند و یا با کمال شهامت می نوشتند "بهائی". اما با الکترونیکی شدن این کارت ها هرگاه این قسمت سفید هم گذاشته شود کامپیوتر قادر به صدور کارت نخواهد بود و شخص ملزم به ذکر تنها یکی از سه دیانت های ذکر شده در کارت خود است.

بقیه در صفحه ۵

فهرست مندرجات

امر بهائی و ثروت / ۲۹	از آثار مقدسه / ۳
چرا جوانان در ایران	دنباله یادداشت ماه / ۵
به عرفان پناه می برند؟ / ۳۳	قوت عبادت به منزله جناح است / ۸
در جستجوی جهان نو (۲) / ۳۹	اسلام، پرشورترین موضوع بحث های امروز (۱) / ۱۰
یادی از روح انگیز فتح اعظم / ۴۶	مروت، اقرار به ندامت است / ۱۳
قضیه ارتداد / ۵۰	چهره درخشان دیگری
به یاد دو یار از دست رفته / ۵۳	در فرهنگ معاصر ایران / ۱۷
از گلخن فانی به گلشن باقی / ۵۷	کاتولیک عارف و امر بهائی (۲) / ۲۱
نامه های خوانندگان / ۶۰	پاداشِ درستی و خدمت / ۲۶

عکس روی جلد: تظاهرات جمعیت های حقوق بشر در طرفداری از بهائیان مصر در برابر در ورودی ساختمان دولتی دادگاه ها، از جمله دیوان عالی اداری، در قاهره.

در مضار بیدینی - نتیجی از نصوص مبارکه

جمال الهی در کلمات فردوسیّه فرموده اند: سستی ارکان دین سبب قوت جهال و جرات و جبارت شده
براستی میگویم آنچه از مقام بلند دین کاست بر خفالت اثر افشرد و نتیجه بلاخره هرج و مرج است.
و در لوح اشراقات آمده: دین نوری است مبین و حسی است متین انبرای حفظ و آسایش جل عالم چه که
خشیته اعدا ناس را بمعروف امر و از منکر نهی نماید اگر سرچ دین مستور ماند هرج و مرج راه یابد، نیت علی
انصاف و آفتاب امن و اطمینان از نور بازمانند. هر گاه بی بر آنچه ذکر شد گواهی داده و میدهد.
و در لوح دینا مسطور: امری که در ظاهر و باطن سبب حفظ و منع است خشیته الله بوده و همت اوست
حارس حقیقی و حافظ معنوی.

و در لوحی دیگر مذکور: ایوم آنچه ناس را از آلائش پاک نماید و به آسایش حقیقی رساند آن مذمت
و دین الله و امر الله بوده. (امر و خلق ۲/۸۸)

و از حضرت عبدالبهاء در رساله سیاستیه است: هیئت اجتماعیه بشریه بالطبع محتاج روابط و ضرورت
ضروریه است چه که بدون این روابط، حیانت و سلامت نیابد و اطمینت و سعادت نیابد، عزت مقدسه
انسان رنج نماید و معشوق آمال چهره نگشاید، کشور و تسلیم آباد نگردد و مدائن و قرنی تزیین تر زمین نیابد.
عالم مستظم نشود، آدم نشو و نما نتواند، راحت جان و آسایش و جدان میسر نگردد، منقبت انسان جلو
نکند، شمع موجب رحمانی نیفتد، حقیقت انسان کاشف حقایق امکان نگردد...

و در معروضات آمده: حقایق نوع انسان مختلف است و آراء متباین و احساسات متفاوت و تفاوت

آراء و افکار و ادراکات و احساسات بین مسراد نوع انسان تبعث از لوازم ذاتی است ... پس محتاج
به یکت قوه کلیه هستیم که آن غالب بر احساسات و آراء و افکار کل گردد و به آن قوه این اختلاف را
حکمی نماید و جمیع مسرادر در تحت نفوذ وحدت عالم انسانی آرد و این واضح و مشهود است که غلظت قوه در عالم انسان
محبت الله است ، مثل محبت لفظ را بطل تخمیه یگانگی آرد و شعوب و قبائل متفصاده و متباغضه را نهایت
محبت و اتفاق بخشد .

و نیز در رساله سیاست آمده : بعضی سبک مغزان که تعق و تدبر در آنس اساس ادیان الهیست نموده
در دین بعضی مدعیان کاذبندین را میزان قرار داده کل را به آن قیاس نمایند از این جهت ادیان را مانع ترقی
عموم انگاشته اند بلکه مؤسس نزاع و جدال و مسبب بغض و عداوت کلیه بین اقوام بشتر بشده اند و اینقدر
ملاحظه نموده اند که اساس ادیان الهی را از احوال مدعیان دیانت ادراک نتوان نمود چه که هر امر خیری که در
ابداع شبهه آن متفقونه قابل مورد استعمال است مثلاً اگر سراج نورانی در دست جملای جیبیان نابینایان
افتد خانه نیفرورد و ظلمت مستولیه زائل نگردد بلکه خانه و خود را هر دو بسوزاند در این صورت بیون
گفت سراج مذموم است ؟ لا والله ...

این معلوم و واضح است که عظم و ساطق فوز و فلاح عباد و اکبر و مسائل تمدن و نجاح من فی الهیاد
محبت و الفت و اتحاد کلی بین افراد نوع انسانی است و هیچ امری در عالم بدون اتحاد و اتفاق مقصود
و میسر نگردد در عالم ، کل و مسائل الفت و اتحاد دیانت حقیقیه الهیه است .

کارت شناسایی نه تنها خود جرم است و مجازات آن ۵ سال زندان، بلکه کسانی که فاقد آن باشند از داشتن حساب در بانک‌ها، خرید و فروش خانه و زمین، نام‌نویسی در دانشگاه‌ها، امکان استخدام در ادارات، امکان استفاده از خدمات بهداشتی و بستری شدن در بیمارستان‌ها و بسیاری از حقوق دیگر محروم خواهند بود.

پیدا است که
حکمی چنین نه
تنها نقض آشکار
میثاق‌نامه حقوق
بشر است بلکه با
مواد قانون اساسی
خود مصر که در
عین برسمی
شناختن سه دیانت
اسلام، مسیحی و
یهودی، آزادی



دینی را در آن کشور اعلان می‌دارد در تعارض می‌باشد.

گرچه رأی دیوان عالی اداری، بهائیان مصر را به دنبال پیروزی تاریخی آنان در ۴ آوریل سال گذشته در حیرت فرو برد اما آنان توانستند در ظرف ۹ ماه اعلانی چنان عمومی از امر مبارک در مصر بنمایند که تا جائیکه نگارنده به خاطر دارد در عصر جدید در دنیای بهائی بدون سابقه و بی نظیر است. در این مدت، تمام مردم مصر از هر طبقه و صنف، خرد و کلان،

در آوریل سال گذشته زن و شوهری بهائی در اسکندریه که اداره مربوطه، گذرنامه آنان را به علت ذکر دیانت بهائی در آن ضبط کرد به دادگاه شکایت کردند و دادگاه به نفع آنان رأی داد و دقیقاً اعلام کرد که با آنکه دولت دیانت بهائی را به رسمیت نمی‌شناسد اما موظف به صدور کارت شناسایی برای شهروندان بهائی و ذکر دیانت آنان در کارت است. چنین رأیی

موجبی از
اعتراضات شدید
را از طرف
محافظه‌کاران
مذهبی و
نمایندگان اخوان
المسلمین در
پارلمان مصر بر
انگیخت و دولت
را وادار نمودند تا

از دیوان عالی اداری درخواست تجدید نظر در رأی دادگاه اسکندریه نماید. و دیوان عالی پس از ۹ ماه تنش و واکنش بسیار و چند بار به تعویق انداختن تصمیم، سرانجام علیه بهائیان رأی صادر کرد و عملاً اعلان نمود که یا بهائیان باید در کارت شناسایی خود از بین سه دیانت رسمی یکی را انتخاب نمایند، یعنی تزویر و ریا را پیشه خود کنند و به دروغ خود را وابسته به دیانتی دیگر اعلان نمایند، یا اینکه از داشتن کارت شناسایی صرف نظر کنند- و نداشتن

وروشنفکران مصری با نیروی هرچه تمام‌تر به دفاع و حمایت از بهائیان برخاستند و اعلامیه‌هایی رسمی منتشر نمودند.

۶- حتی سازمان دفاع از حقوق بشر وابسته به دولت به ریاست بطرس بطرس غالی، دبیرکل پیشین سازمان ملل متحد، کنفرانسی با حضور ۱۶۰ نفر از نهادهای دولتی مانند پارلمان و وزارتخانه‌های مختلف و نویسندگان و روزنامه‌نگاران تشکیل داد که در آن خانم دکتر باسمة موسی به نمایندگی از طرف جامعه

بهائیان مصر

سخنرانی نمود و بسیاری از سخنرانان، از جمله شخص بطرس بطرس غالی، از حق بهائیان دفاع نمودند.

۷- مسأله بهائیان و رویدادهای این دوره به صورت



مقالاتی توسط خبرگزاری‌های مهم بین‌المللی مانند آسوشیتدپرس، آژانس فرانس اکسپرس و بی‌بی‌سی به سراسر دنیا مخابره گردید و روزنامه‌های مهمی مانند واشنگتن پست آن را منتشر نمودند.

بیت عدل اعظم در پیامی اختصاصی و مفصل به بهائیان مصر که پنج روز پس از رأی دیوان عالی اداری صادر شد، ضمن اظهار تأسف و همدردی با پیروان جمال ابهی در آن سرزمین و اظهار تعجب از اینکه پاسداران قانون

روستایی و شهری و عالم و عامی از وجود دیانت بهائی و تعالیم آن (همراه با نظریات موافق و مخالف) آگاهی یافتند و این قولی است که از جمله هفته نامه الاهرام و سازمان‌های حقوق بشر بر آن صحه گذاشته‌اند. کافیسث به خاطر آورد که:

۱- مسأله بهائیان در جلسه‌ای رسمی و پُر تشنج در پارلمان مصر مورد مذاکره قرار گرفت و نمایندگان متعددی در باره آن سخنرانی نمودند.

۲- به مدت ۳ ماه

در دیوان عالی اداری مسأله صدور کارت شناسایی برای بهائیان مورد بررسی و مذاکره و کشاکش حقوقی بود و جریان آن در رسانه‌های عمومی انعکاس مییافت.

۳- در ۱۰ کانال

تلویزیونی برنامه‌های متعددی با حضور بهائیان و تشریح تعالیم مبارک توسط آنان به اجرا در آمد. برنامه یکی از این تلویزیون‌ها به مدت ۵ هفته متوالی و هر بار به مدت یکساعت ادامه داشت.

۴- رویه‌مرفته در بیش از ۴۰۰ مقاله در روزنامه‌ها و مجلات و اینترنت مسأله بهائیان نه تنها در مصر بلکه در دیگر کشورهای عربی زبان مورد بحث و بررسی قرار گرفت.

۵ جمعیت‌های طرفدار حقوق بشر و نویسندگان

جلوه عشق

ف. م. الهام

شمس وحدت ز افق نورفشانست اینجا!
جلوه عشق ز هر گوشه عیانست اینجا!
از من و ما نبود حرفی و از غم اثری!
ظایر روح خوش اندر طیرانست اینجا!
کینه و ریب و ریا نیست در آئینه دل!
مهرورزی و صفا در فورانست اینجا!
نفس اماره به توفیق مسیحا نفسان!
فارغ از وسوسه سود و زیانست اینجا!
فیض ایثار که آسان نتوان کرد نثار!
بی نیاز از سخن و شرح و بیانست اینجا!
محو گردیده بُت کهنهٔ ابنای غرور!
جسم از خویش رها گشته چونانست اینجا!
خوش دمیست در این بادیه گل‌های مراد!
هر طرف از کرم دوست نشانست اینجا!
زیبید "الهام" ز شیرین سخنی یاد کنی!
که دُر افشانی او ورد زبانست اینجا!
هر که "صائب" دلش از هر دو جهان پاک شود!
«می توان گفت که از پاکدلانست اینجا!»

۱۹ می ۲۰۰۵

و اخلاق خود با چنین حکمی از بهائیان می‌خواهند راستی و درستی را به پشت گوش اندازند، از آنها خواستند که در کوشش‌های خود برای کسب حقوق خویش پیوسته مصمم بمانند و پایداری کنند زیرا در غیر اینصورت مقامات مصری را از موقعیت پیش آمده برای اصلاح خطائی که نه تنها بهائیان بلکه بسیاری از گروه‌های دیگر را در بر می‌گیرد، محروم خواهند نمود. و اضافه فرمودند که عدم پی‌گیری برای بدست آوردن این حق در عین حال عدم اعتناء به سازمان‌ها، رسانه‌ها و افراد نیک اندیشی است که در احقاق آن با بهائیان هم صدا گردیدند و از آنان دفاع نمودند.

بیت عدل اعظم در بخش دیگری از پیام خود یادآور شدند که در بیش از هشتاد سال پیش دادگاهی در یکی از روستاهای مصر در مورد محاکمه سه مرد مسلمانی که به آئین بهائی گرویده بودند سرانجام به این نتیجه رسید که آئین بهائی را دینانی جدید، کاملاً مستقل و دارای اصول و احکامی ویژه خود اعلام دارد و این رأی بود که سپس عالی‌ترین مقامات دینی در آن زمان آن را تأیید نمود.

معهد اعلیٰ نتیجه گرفتند که اگر در آن هنگام آن دادگاه و به دنبال آن عالی‌ترین سازمان دینی، این چنین حکم نموده‌اند و اگر اخیراً نیز دادگاه شهر اسکندریه به نتیجه مشابهی نائل آمد می‌توان امیدوار بود که سرانجام مقامات مصری بر حقیقت امر واقف گردند و پیروان حضرت بهاء‌الله با سر بلندی تمام به حقوق شهروندی خویش دست یابند. ■

ک. م.

قوت عبادت به منزله جناح است

به مناسبت نزدیک شدن شهر العلاء، ماه صیام

ایام از دست رفته را نخورد. هنوز نوجوان بودم که مشتاقانه با برادرانم از حکم صیام استقبال کردیم. حلاوت بیداری سحرگاهی هرگز از خاطر نمی‌رود. هر یک از برادران به نوبت زغال در آتش‌گردان می‌چرخانیدیم تا افروخته شود و سماور را با آن روشن کنیم. آب از آب انبار گود زیرزمین آوردن با دست‌های ظریف نوجوانی و در پرتو لیزان فانوس دستی کاری آسان نبود اما کاری بود که با شوق و ذوق انجام می‌دادیم. خاطرهٔ مناجات‌ها که همهٔ اعضای خانواده به گرد هم نشسته تلاوت می‌کردند هرگز از یاد نخواهد رفت. وقتی در مدرسه این شعر سعدی را خواندیم که گفته بود:

اندرون از طعام خالی دار

تا در او نور معرفت بینی

تازه به یکی از حکمت‌های روزه پی بردیم اما در گذر ایام و سال‌ها دریافتیم که روزه بسیار حکم دیگر دارد و از آن جمله است تسلط بر خواهش‌های نفس که میل به خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها یکی از آنهاست. حضرت عبدالبهاء در لوحی یادآور می‌شوند که در این

بی‌گمان همهٔ احکام الهی راهی به روحانیات دارد اما شاید در آن میان هیچ کدام به اندازهٔ صوم و صلوة یعنی روزه و نماز در پرورش و تصفیه و اعتلای روح آدمی مؤثر نباشد زیرا صلوة گفتگوی انسان با خدا است و صوم وسیله‌ای برای دل برکندن از مشتیهات نفس و تمرکز توجه در عوالم معنوی است. به فرمودهٔ حضرت مولی‌الوری: «صلوة آس اساس امر الهی است و سبب روح و حیات قلوب رحمانی» و نیز:

«اعظم امور اجراء احکام عبادتیه الهیه از

قبیل صلوة و صوم... قلب انسان جز به

عبادت رحمن مطمئن نگردد و روح انسان

جز به ذکر یزدان مستبشر نشود. قوت عبادت

به منزلهٔ جناح است و روح انسانی را از

حضیض ادنی به ملکوت ابهلی عروج دهد

و کینونات بشریه را صفا و لطافت بخشد و

مقصود، جز به این وسیله حاصل نشود»^۱

نگارندهٔ این سطور سال‌هاست که دوران

وجوب احکام صوم و صلوة را پشت سر

گذاشته است اما روزی نیست که حسرت آن

ایام «انسان نباید لسان را به کلمات فطیعه بیالاید»^۲ به عبارت دیگر روزه هم رمز انقطاع است و هم رمز پاکی، انقطاع از مادیات و پاکی از آنچه سبب آلودگی است. از این روست که در مناجاتی مخصوص صیام پس از بیان این که:

«اینان بندگانی هستند که با تو در سجن اعظم داخل شدند و چنان که در الواح فرموده بودی حکم روزه را مجری داشتند»
حضرت بهاء الله می فرمایند:

«فانزل علیهم ما یقدسهما عما ینکره
رضاءً وک لیکنوا خالصاً لوجهک و منقطعاً
عن دنوک»

یعنی ای خدا بر آنها آنچه را سبب پاکیزه داشتن آنها از هر چه نزد تو مکروه است، نازل کن تا بخاطر تو پاکیزه شوند و از غیر تو وارسته.^۳ از دیگر حکمت های روزه لذت دعای صبحگاهی است که در مورد آن جمال ابهی فرموده اند: «هنه ساعة فیها فتحت ابواب جودک علی وجه بریتک»^۴ یعنی این ساعتی است که در آن درهای جود و کرم خدا بر وجه بندگانش گشوده است. تا کسی مصداق این عبارت نباشد که «یفرّون من النوم طلباً لقربک»- یعنی از خواب می گریزند تا قرب تو را طلب کنند-^۵ مژده این دعای بامدادی را در نخواهد یافت. حافظ شیرازی اذعان می کرد که آنچه از مقامات معنوی دارد همه از برکت دعای نیمه شب و ورد صبحگاهی است. هر کس در خلوت صبح به راز و نیاز برخاسته و حال دل را با محبوب بی انباز در میان نهاده اهمیت آن ساعات روحانی را در تقویت

عواطف معنوی به خوبی درک کرده است. چنین ساعتی باز به فرموده حضرت بهاء الله خیر الساعات یعنی بهترین ساعات بوده و هست.^۶

آنچه در عبادات بهائی کمال اهمیت را دارد یکی خلوص نیت است و دیگری حضور قلب و اگر این دو شرط حاصل شد، قوت عبادت به منزله جناح آدمی را به عوالم بلند روحانی پرواز می دهد. در کتاب مستطاب اقدس در وصف آیات الهی می فرمایند:

«قل انها تجذب القلوب الصافیة الی
العوالم الروحانیة الّتی لا تُعبّر بالعبارة ولا
تشار بالاشارة»^۷

یعنی آیات رحمن دل های پاک را به عوالم روحانی جذب می کند عوالمی که نه عبارتی قادر به تعبیر آن است و نه اشاره ای قادر به ارائه آن. وقتی خلوص نیت و حضور قلب حاصل شد روح و ریحان دست می دهد و به مصداق بیان مبارک در رساله سؤال و جواب حتی تلاوت یک آیه از قرائت کتب متعدده بهتر و برتر می شود.^۸

همین که ایام ها بسر آمد با رسیدن شهر العلاء روزه بهائی به مدت ۱۹ روز در بهترین شرائط اقلیمی در مناطق معتدله آغاز می شود. کسی که روزه را تجربه کرده باشد می داند که تا چه حد قوای عقلی و فکری در این دوره پر فیضان می شود و چگونه احساس وقت کافی داشتن برای هر کار مفید به دست می آید. تازه این صیام جسمانی تنها رمزی است از صیام معنای والا تر آن یعنی صیام روحانی که به تبیین حضرت عبدالبهاء عبارت از آن است که:

بقیه در صفحه ۲۰

اسلام، پرشورترین موضوع بحث‌های امروز

از روز نخست با مقابله و ستیز آغاز شده: مقابلهٔ اسلام با کفار زمان خود، معارضهٔ سنی و شیعه از همان زمان رحلت پیغمبر، اندیشهٔ مسلمانان که عدم قبول اسلام به معنی رفتاری پرخاشگرا نسبت به آن دیانت است، مبارزه میان اسلام امروز و تجدّد غرب و غیره. بنا بر این مبالغه نیست که اسلام را آئینی پیکارجوی تلقی کنیم. از جمله مباحث این مؤلف موضوع مواجهه اسلام است با مدرنیته. به عقیدهٔ او بعضی از مسلمانان غرب را نادیده گرفتند و امروزه همان‌ها هستند که موضعی پرخاشجو نسبت به غرب دارند. عده‌ای هم تمدن غرب را بلاقید و شرط پذیرا شدند^۱ و هرچند این عده در اقلیت هستند ولی حرف‌هایشان بس جالب توجه است. اما آنها که گمان می‌برند اسلام یعنی جامعهٔ مسلمان می‌تواند عقب‌افتادگی فنی و علمی خود را نسبت به جامعهٔ غرب جبران کند^۲ بی‌گمان در خطا هستند زیرا نمی‌توان به نوآوری علمی و فنی دست یافت بدون آن که انگیزه‌های روانی افراد جامعه تغییر کند و به عبارت دیگر تحقیق جای تقلید، فردیت جای جمع‌گرایی و عقلانیت جای تفکر عاطفی را بگیرد. آنها هم که می‌خواهند اختلاطی نامتجانس از عناصر غربی و تفکر اسلامی

از هنگامی که واقعهٔ یازده سپتامبر ۲۰۰۱ روی داد و قیام اسلاميون متعصب مبارز در برابر غرب آشکار شد ماهی نیست که بگذرد و کتاب تازه‌ای در بارهٔ اسلام و سیاست و تجدّد و نظائر آن انتشار نپذیرد. دومینیک اوروی Urvoy استاد اسلام‌شناسی دانشگاه تولوز فرانسه است، در ۲۶ اکتبر ۲۰۰۶ کتابی از او نشر شد که عنوانش تاریخ اندیشهٔ عرب و اسلامی است و در ۶۸۸ صفحه است. از جمله آراء مؤلف این است که اسلام نوعی گسیختگی و انقطاع کامل در فرهنگ جاهلی قبل از اسلام نیست^۱ بلکه ادامهٔ آن به صورت نوینی است مثلاً در قبل از اسلام به جن اعتقاد داشتند در اسلام هم چنین عقیده‌ای باز یافته می‌شود. در گذشته قانون دندان در برابر دندان و چشم در برابر چشم یعنی قانون تلافی و قصاص وجود داشت، قرآن هم همین قانون را تأیید کرده است. در قرآن در عین آنکه از شعرا انتقاد می‌شود اما بخشی از قرآن شعرگونه و مطلوب جامعه‌ای است که مسحور کلام زیبا و آهنگین بوده است. در نتیجه چنان می‌نماید که عرب قبل از اسلام زمینه‌ساز و آماده‌کنندهٔ اسلام و تمدن آن بوده است. این نکته را می‌توان تصدیق کرد که اسلام

بوجود آورند در طریق اشتباه هستند و توفیقی نخواهند داشت.

به عقیده اوروی نمی‌شود مسلمانان را به دو گروه اهل خشونت و اهل مدارا طبقه‌بندی کرد. درست است که خیلی از مسلمانان می‌گویند باید به مبادی رجوع کرد و فقه اسلام را به دور از اقتباسات از حقوق غربی مجدداً برقرار نمود (شریعه) اما آنها در روش اقدام همفکر نیستند. عده‌ای می‌خواهند به زور، فقه و شریعه را بر کرسی قبول نشانند و برخی دیگر می‌خواهند آهسته و به تدریج از روش‌هایی که دموکراسی در اختیارشان می‌گذارد برای وصول به مقصود که همان قبول عام شرع باشد مدد گیرند و با رشد سریع جمعیتی^۴ کم‌کم مقصود خود را عملی کنند.

کتاب مهمی که در این اواخر به اهتمام محمد ارکون Arkoun در ۱۲۲۰ صفحه انتشار یافته کتاب تاریخ اسلام و مسلمانان در فرانسه از قرون وسطی تا عصر حاضر است که ژاک لوگوف هم بر آن مقدمه‌ای نوشته است. این کتاب نشان می‌دهد که در طی ۱۳ قرن اخیر بین مسلمانان و کشور فرانسه حالت جذب یا دفع متقابل وجود داشته و دارد. کتاب مذکور طرز نگاهی را که مسلمان و فرانسوی نسبت به هم در طول زمان داشته‌اند بازگو می‌کند. شروع داستان از قرون وسطی و مبارزه مسیحیان با "سارازن"ها یعنی مسلمانان منسوب به سارا همسر حضرت ابراهیم است و البته توقع نباید داشت که محققان به حقیقت اسلام و مقام حضرت محمد در این دوره پی برده باشند. تبلیغات صلیبیون بر ضد کفار (مسلمانان) اوهام

مربوط به اسلام را شدت داد و در حالیکه مسلمانان، مسیحیان را به چند خدایی (اصل تثلیث) متهم می‌کردند؛ مسیحیان هم مسلمانان را تابع دین کفر دانستند (زیرا به خدایی مسیح عقیده نداشته‌اند). پس از آنکه قسطنطنیه در سال ۱۴۵۳ به دست ترکان عثمانی افتاد، در مخیله فرانسوی‌ها، ترک جای سارازن (یعنی اولاد سارا) را گرفت. در قرن ۱۲ بود که قرآن برای اول بار به زبان لاتین ترجمه شد (توسط یک کشیش کلونی به نام پیر محترم) ولی هدف جز رد و طرد آن کتاب نبود. ولتر در کتاب محمد خود تصویر پیامبر اسلام را برای نقد ورد تعصب مذهبی بهانه می‌کند. به عکس اوروسو در افکار و رسوم عثمانیان خرد و منطق بیشتری از آنچه نزد مسیحیان می‌توان یافت سراغ می‌گیرد. در قرون بعد، از جمله محرکات عده‌ای از شرق‌شناسان این است که با مطالعه اسلام برتری و تفوق تمدن اروپایی را نشان دهند، جنگ‌های استعماری را توجیه کنند و اشغال ممالک اسلامی را (قبل از جریان استقلال در دوره‌های اخیر) موجه جلوه دهند.

البته باید متذکر بود که قرن‌های هشتم تا سیزدهم میلادی قرون اعتلاء تفکر مسلمانان و اعراب و مقارن کشف‌های علمی و فلسفی آنان است که همه برای رشد عقلانیت در مغرب زمین و دانشگاه‌های آن سودمند بودند، اما این "عصر طلایی" بعد از قرن ۱۳ فرومی‌ریزد و برای جهان اسلام یک دوره طولانی عقب رفتگی فکری، عقلی و سیاسی روی می‌دهد.

فؤاد لاروئی Laroui که داستان‌نویس است در کتاب راجع به اسلام‌گرایی، رد شخصی

مطلق‌گرایی مذهبی نشان می‌دهد که اسلامیت متعصب مطلق طلب و مبارز، نوعی تحریف نابجای دیانت است (۱۸۸ ص). جان تولان Tolan در کتاب ساراژن‌ها یا اولاد سارا می‌خواهد نشان دهد که تصویر اروپاییان مسیحی در قرون وسطی نسبت به اسلام و حضرت محمد چه اندازه اهانت‌آمیز و تحریف شده بوده و مسیحیان در نقاطی که نسبت به مسلمانان در اقلیت بوده‌اند، از این سلاح تحقیر و تکفیر برای حفظ خود از نفوذ اسلام استفاده می‌کرده‌اند (۴۸۰ صفحه).

ابن خلدون (عکس مقابل) از متفکران اسلام است که افکار او موضوع مطالعات متعددی از اروپاییان و غیر آنان شده است: مانند کتاب ابن خلدون، شخصیت او و او به عنوان تئوری‌پرداز تمدن اثر عبدالسلام چدادی Cheddadi، کتاب ابن خلدون معرفی یک اسلام عصر روشنگری تألیف کلود هوروت

Horrut و ابن خلدون از روزنه دید غرب اثر کریستوف پومیان Pomian. عبدالرحمن ابن خلدون به سال ۱۳۳۲م به دنیا آمد و در ۱۴۰۶ درگذشت. مقدمه او بر تاریخ توسط عبدالسلام چدادی به فرانسه ترجمه شده (۲۰۰۲)، بعضی او را پیش‌کسوت علمای فرهنگ و تمدن می‌دانند زیرا وی بر افکار ماوراء طبیعی پشت کرده و سعی کرده حقایق تاریخی را به مدد عقل تبیین نماید.

ابن خلدون در تونس و غرناطه یا بین آن دو زیست و در قاهره درگذشت. در اثر معروفش

سعی کرده علل رشد و انحطاط امپراطوری‌ها را بیان کند. ابن خلدون در عین حال که عمیقاً عقل‌گرای است ولی از تعلق به اسلام غافل نیست و نمی‌شود از این بابت او را با ارسطو و یا فارابی که مدیون هر دو آنان بوده مقایسه کرد. آیا نمی‌توان گفت که ابن خلدون راسیونالیسم یا عقل‌گرایی را با حد معقول و محدودی از علم کلام (تئولوژی) آمیخته است؟

*

البته گفتگو در باره اسلام به محققان فرانسه زبان محدود نمی‌شود و ما در فرصت دیگری از آراء متفکرانی که در ممالک انگلوساکسون زیست می‌کنند، سخن خواهیم گفت. در هر صورت اسلام موضوع عمده مطالعه و تفکر در آغاز هزاره سوم است و نوید آن در برابر ما هست که از گفت و شنود میان ادیان، شناخت بهتر حاصل گردد و غبار تعصبات فروکش نماید. ■



دنباله در شماره بعد

یادداشت‌ها

- ۱- این کیفیت در سایر ادیان هم صادق است که از فرهنگ محل ظهور به کلی بریده نیست. به عبارت دیگر هیچ دیانتی در خلأ وجود نمی‌آید.
- ۲- بعضی به این طرز فکر، مکتب کمال آتانورک یا کمالی عنوان داده‌اند.
- ۳- نظیر سید جمال الدین اسدآبادی.
- ۴- در برخی ممالک غرب مسلمانان در حال حاضر بزرگ‌ترین اقلیت را تشکیل می‌دهند و افزایش بیشتر آنان می‌تواند کفه سیاست را در جهتی یا جهت دیگر متمایل کند.

مروت در اقرار به ندامت است

کشتار ارمنیان به دست ترکان عثمانی

بعضی از اولیاء امور و شاید مردم در ترکیه بر می‌خورد.

ارمنستان سرزمین کهنی است که تاریخ آن لا اقل به ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد بر می‌گردد. ارمنیان از نژادهای هند و اروپایی هستند و کشورشان که در گذشته هائیک نامیده می‌شد، در حوزه دریاچه "وان" مدتی تابع مادها و بعد دولت پارس بود و با حمله اسکندر و تصرف ایران در زمره ممالک تابع امپراطوری اسکندر درآمد و بعد مدتی اسماً در زیر سلطه سلجوقیان بود. ساتراپ‌هایی که ایران از زمان هخامنشیان به این منطقه فرستاده بود عملاً رفتار حاکم مستقل را داشتند.

در سنه ۱۸۹ ق. م بود که دو ژنرال سلوکی به نام‌های آرتاکسیاس و زریادریس دو قلمرو فرمانروایی یعنی ارمنستان بزرگ و ارمنستان کوچک را تأسیس کردند. ارمنستان کوچک را رومی‌ها در حدود سال ۷۵ م تصرف کردند و ایالت ارمنستان صغیر بوجود آمد ولی ارمنستان بزرگ در برابر پارت‌ها (اشکانیان) قد علم کرد

در زمانی که ژان پل دوّم حیات داشت چند بار با کمال شهامت از جنایاتی که کلیسای کاتولیک یا مؤمنین به آن آئین در طی تاریخ مرتکب شده بودند احساس ندامت و تأسف خود را رسماً اعلام کرد و در حقیقت عذر گناهان خواست. این شیوه پسندیده خوشبختانه دارد سرمشق بعضی از ممالک می‌شود که در گذشته استعماری خود ستم و جور فراوان نسبت به اقوام تحت اشراف خویش کرده‌اند و امروز از فعل خود پشیمان هستند چنان که کشور فرانسه از اعمال غیرانسانی خود در الجزایر عذرخواهی نمود و کشور آلمان نیز نه تنها از قتل عام یهودیان پوزش طلبید بلکه به بازماندگان نیز غرامت پرداخت.

اروپای متحد از دولت و جامعه ترکیه انتظار دارد که برای عضویت در این اتحادیه جنایاتی را که در سال ۱۹۱۵ نسبت به ارمنیان در دوران عثمانی ارتکاب شده رسماً اعلام کند و با تصدیق آنها پشیمانی خود را ابراز دارد، انتظاری که در حال حاضر به سدّ مقاومت

و در دورهٔ حکمرانی تیگران بود که عصر درخشانی را آغاز کرد. بالاخره در سال ۹۰ م هر دو ارمنستان به دست ارمنیان افتاد و یک نوع امپراطوری از این طریق بوجود آمد. در دوره‌های بعدی ارمنستان همواره دستخوش رقابت و منازعه میان رومی‌ها و پارت‌ها بود و هرچندی یکی از آن دو، مملکت را تحت تسلط خود آوردند بدون آنکه بتوانند هویت ارمنی را از مردم سلب کنند. اردشیر اول ساسانی در حدود سال ۲۳۲ م لشکریان ارمنستان را شکست داد معذلک حدود ۵۱ سال بعد مجدداً این کشور زیر سلطهٔ رومی‌ها درآمد. در قرن سوم هنگام فرمانروایی تیریدات سوم، شخصی به نام گرگوار مقدس مسیحیت را وارد آن سرزمین کرد. با انتشار دین جدید، ترقی ادبی ارمنیان تحقق یافت و خط مخصوص ارمنی اختراع شد و ترجمهٔ کتب مقدس به آن زبان در قرن پنجم انجام گرفت اما ارمنیان از قبول تصمیمات شورای «کالسدون» سرباز زدند (۴۹۱) و کلیسای مستقلی تشکیل دادند. هنوز در سال ۳۸۷ ارمنستان بین دو امپراطوری روم و پارسی منقسم بود.

در حدود ۶۳۶ میلادی بود که اعراب مسلمان، ارمنستان را فتح کردند و در حالیکه خلفای بغداد بر آن سرزمین اشراف داشتند فردی از نجبای خانواده‌های ارمنیان به نام آشود اول به تخت سلطنت نشاند شد (۸۸۵ م) و سلسلهٔ سلاطین باگراتید را تأسیس نمود و در نتیجه مملکت یک دورهٔ آبادی و نعمت را شاهد شد که خرابه‌های شکوهمند پایتخت آن زمان بر آن گواهی می‌دهد. این آبادی به علت

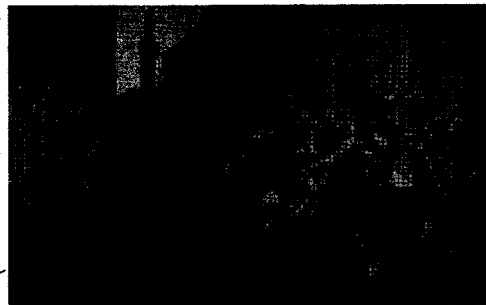
جنگ‌های داخلی بین فرمانروایان محلی و سلجوقیان از میان رفت. در سال ۱۰۸۰ جنگ میان اولیای بیزانس و سلجوقیان درگرفت و نابسامانی اوضاع موجب مهاجرت عدهٔ کثیری از ارمنیان به جزائر و ممالک دیگر شد. بخشی از این مهاجران در جنگ‌های صلیبی شرکت جستند و زیر لوای مسیحیان با اسلام جنگیدند. آخرین سلطان ارمنستان کوچک که لئون ششم نام داشت، به دست مسلمانان مغلوب و محبوس شد (۱۳۷۵ م). ارمنستان بزرگ که از هجوم تیمور لنگ (۱۳۸۶ و ۱۳۹۴) لطمهٔ بسیار دیده بود، بعداً مدتی تحت اشراف ایرانیان بود و از حدود قرن ۱۶ زیر سلطهٔ عثمانیان درآمد (قسمت شرقی هنوز به ایران تعلق داشت).

از ابتدای قرن ۱۹ روسیه که در قفقاز استیلا و استقرار یافته بود خود را به عنوان حامی ارمنستان وانمود کرد و مردم که هم از حکومت مسلمانان در ایران و هم در ترکیه ناراضی بودند، روی خوش به او نشان دادند. تزار روسیه منطقهٔ «اروان» را که حال پایتخت ارمنستان است، در سال ۱۸۲۸ به دست آورد و سال بعد ارز روم به دست ترکیه افتاد و همین امر موجب مهاجرت کثیری از ارمنیان آن دیار به سوی روسیه شد. در دورهٔ تسلط عثمانیان چون ارمنیان نگاه مساعدی به سوی تزارهای مسیحی روسیه داشتند، مورد سوءظن شدید عثمانی‌ها قرار گرفتند. اول فاجعهٔ کشتار وسیع ارمنیان در سال‌های ۱۸۹۴-۶ روی داد که موجب مهاجرت عده‌ای دیگر از آنان شد و اندکی بعد از آن است که کشتار سراسری genocide

سال‌های ۱۹۱۶-۱۹۱۵ روی داد و می‌گویند حدود یک و نیم تا ۲ میلیون نفر از ارمنیان در طی جنگ اول جهانی ناپدید شدند و به احتمال قوی به قتل رسیدند. در نتیجه در قرارداد صلح بعد از جنگ (به سال ۱۹۱۸) ارمنستان روسیه به عنوان کشوری مستقل شناخته شد و عهدنامه سِور در سال ۱۹۲۰ ارمنستان بزرگ متشکل از سرزمین‌های سابق متعلق به روسیه و ترکیه را ایجاد کرد معذک متفقین موفق نشدند که استقلال حقیقی سرزمین جدید را تضمین کنند. در سال ۱۹۲۰ کمال آتاتورک دو منطقه یعنی کارس و اردهان را تصرف کرد و

بر این مصیبت افزوده شد، زلزله‌ای شدید در ۱۹۸۸ مرگ ۴۰ هزار نفر را موجب گردید. تلاش‌ها برای استقلال بالاخره با فرو ریختن اتحاد جماهیر شوروی در سال‌های ۱۹۹۰-۱۹۹۱ به ثمر رسید.

آنچه در این میان هرگز از خاطر ارمنیان نرفته و تقریباً در هر خانواده ارمنی خاطره آن زنده است، کشتارهایی است از آنان که در گذشته روی داده. از جمله این کشتارها همان قتل عام سال‌های ۶-۱۹۱۵ است که عامل آن جمال پاشا بود. یعنی همان کسی بود که وقتی وعده داده بود حضرت عبدالبهاء را به دست خود حلق آویز کند.



جمال پاشا نامش احمد بود، در ۱۸۷۳ متولد شد و در ۱۹۲۲ درگذشت. او با دو تن از رجال دیگر در رأس کمیته اتحاد و ترقی بود که امپراطوری عثمانی را وارد جنگ جهانی اول کردند. وی چندی

شمایی خیالی از شرح شاهدان عینی در رابطه با کشتار ارمنی‌ها و کردها در شهر استانبول

فرمانده سپاه چهارم عثمانی در سوریه بود (۱۹۱۷-۱۹۱۵). پس از شکست در جنگ اول به افغانستان رفت و کوشید که سازمان نظامی کشور اخیر را مدرن کند. او را در تفلیس که امروزه پایتخت گرجستان است یک ارمنی (یا یک بلشویک) به قتل رساند. در جلد اول کتاب *رحیق مختوم* اثر ارزشمنند جناب اشراق خاوری در باره "جمال سفاک و بی‌باک، جمال ستمکار" چنین آمده است:

بلشویک‌ها هم جمهوری سوسیالیستی ارمنستان شوروی را رسمی اعلام نمودند و مرزهای آن دو قسمت توسط عهدنامه سال ۱۹۲۱ تعیین شد اما در سال ۱۹۴۵ اتحاد جماهیر شوروی مناطق کارس و اردهان را به

خود منضم نمود و ارمنستان شوروی را که به سال ۱۹۳۶ بوجود آمده بود تقویت و تکمیل کرد.

شمار ارمنیان را ۶ میلیون تخمین زده‌اند که کمتر از نصف آنان در جمهوری ارمنستان می‌زیستند. در فاصله سال‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۸ منازعات داخلی با هدف استقلال ملی در عین وقوع برخوردهای شدید میان آذری‌های مسلمان و ارمنیان مسیحی آئین روی داد. سوانح طبیعی

«جمال پاشا برای تفتیش از طرف عبدالحمید مأمور حيفا و عکا گشت و به ناقصین قول داد که حضرت عبدالبهاء را از بین ببرد و روضه مبارکه را با خاک یکسان کند. عاقبت به جزای وعده خود رسید و مقتول گردید».

در لوح قرن احتیای امریک حضرت ولی امرالله تصریح فرموده‌اند که وی آخر کار مجبور شد برای حفظ حیات خود به قفقاز فرار کند، در آن اثنا به دست یک نفر ارمنی به شدیدترین وضعی مقتول گردید. این نیت برای خونخواهی هموطنان خود که قبلاً جمال پاشا با نهایت بی‌رحمی آنها را کشته بود، به قتل وی اقدام نمود.

از جمله ممالکی که کشتار جمعی ارمنیان توسط ترکان را تصدیق کرده کشور فرانسه است که گویا حدود یکصد

هزار ارمنی در آن سکونت دارند و برخی در رشته‌های مختلف از نام‌آوران آن سرزمین هستند. در کشور ایران هم ارمنیان که از زمان صفویان (شاه عباس اول) در حومه اصفهان (جلفا) جای داده شده بودند، مصدر خدمات بسیار ویژه در بخش خصوصی بوده و هستند. باید متذکر شد که همین ارمنیان بودند که در سال ۱۶۴۱ در جلفا اولین چاپخانه را در

ایران تأسیس کردند. ارمنیان به کمک و حمایت شاه عباس توانستند روابط تجاری وسیعی با هند و اروپا برقرار کنند و جلفای اصفهان یک چند مرکز مهم تجارت با دو منطقه مذکور بود. وجود ارمنیان در بعضی از مناطق آذربایجان چون رضائیه و طهران میسیون‌های خارجی را برای تأسیس مدارس مدرن در ایران جلب کرد.

ارمنیان در میان اقوام آسیای صغیر از اولین اقوامی بودند که به مسیحیت گرویدند. ارمنستان اول کشور بود که مسیحیت را به عنوان دین رسمی دولت پذیرفت (۳۰۳ م) و چنانکه اشارت شد کلیسای ارمنی در برابر همه سوانح تاریخ مقاومت کرد و در مقابل امپراطوری پارس و امپراطوری بیزانس ایستادگی نشان داد.



جمال پاشا (نفر دوم از راست) به همراه افسران همکار خود

وقتی که ارمنیان از پذیرفتن آراء و فرامین شورای کالسدوان سرباز زدند دنبال مذهب ارتدکس یونانی رفتند معذک از بعضی جهات با آن متفاوت شدند منجمله در اعتقاد به اینکه عیسای مسیح یک طبیعت و ماهیت بیش ندارد. کلیسای ارمنی را گاه به نام گرگوار مقدس، کلیسای گرگوار نامند. در داخل این کلیسا شعب مختلف وجود دارد که بحث در باره آن سخن را طولانی خواهد کرد. ■

چهره درخشان دیگری در فرهنگ معاصر ایران

آقای مهندس هوشنگ سیحون چهره درخشان دیگری در تاریخ فرهنگ ایران معاصر است. ایشان سال‌ها ریاست دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران را داشت و صدها مهندس آینده زیر نظر ایشان تعلیم گرفتند و بعضاً در هنرهای گونه‌گون نام‌آور شدند. از خود ایشان تقاضا کردیم که شرح احوال و خدمات خود را در این زمینه بنویسند، اینک نوشته ایشان که با سپاس فراوان درج می‌شود.

پیام بهائی

هوشنگ سیحون

که اداره کارگاه سَوم به عهده من گذاشته شد. از همان سال‌ها به فکر بودم که به منظور بر طرف کردن نقائص تعلیمات، تغییراتی را پیشنهاد کنم و روش‌های تازه‌ای وارد برنامه دانشکده بشود. در آن موقع آندره گدار رئیس دانشکده بود و خیلی نسبت به من نظر موافق داشت و چون در عین حال رئیس باستان‌شناسی ایران هم بود، در پیشنهادات من با نظر مثبت برخورد می‌کرد. این بود که تغییراتی که شرح خواهم داد به صورت پیشنهاد در شورای دانشکده مطرح می‌شد و تقریباً همه مورد قبول قرار می‌گرفت. برنامه‌های پیشنهادی در درجه اول این بود

من دیپلم اول معماری خودم را در سال ۱۳۲۳ شمسی از دانشکده هنرهای زیبا دریافت کردم و در حدود یک سال بعد به دعوت و هزینه دولت فرانسه برای تکمیل تحصیلات عازم پاریس شدم. در اواخر سال ۱۳۲۷ پس از پایان تحصیلات و اخذ دیپلم دوم معماری به ایران مراجعت کردم و در اوایل سال ۱۳۲۸ به عنوان دانشیار معماری وارد دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران شدم و در همان موقع هم یک کارگاه به نام خودم در اختیارم گذاشته شد که به دانشجویان از سال اول تا سال آخر تعلیم بدهم. در آن موقع رشته معماری دارای دو کارگاه بود

که دانشجویان از سال اول وارد مطالعه معماری ایران قدیم از بدو تا زمان حال بشوند. یعنی آشنایی کامل نسبت به تاریخ معماری ایران پیدا کنند، همچنین معماری یونان باستان و معماری مصر زمان فراغنه. در مورد معماری ایران بعداً برنامه مفصل تری شد به ترتیبی که دانشجویان تازه وارد یعنی آنها که در کنکور ورودی قبول شده‌اند، به عنوان دوره مقدماتی تماماً در کارگاه سیحون زیر نظر خود من کار می‌کردند و بعد از یک سال این دانشجویان به سه قسمت تقسیم می‌شدند و هر قسمت وارد یکی از کارگاه‌های سه‌گانه شده با استاد مربوطه تا آخر تحصیل به آموختن معماری می‌پرداختند.

برنامه دیگری که مقرر شد این بود که در ارتباط با اداره باستان‌شناسی فهرست بناهای ثبت شده‌ای را که فاقد اسناد لازم یعنی نقشه برداری با اندازه‌های دقیق، عکس‌های تفصیلی و اطلاعات دیگر بودند، در اختیار می‌گرفتم. بعد گروه‌های متعدد دانشجویان مقدماتی را برای تهیه کلیه این اسناد به نقاط مختلف ایران اعزام می‌داشتیم که در نتیجه یک مجموعه باارزش از این اطلاعات جمع‌آوری شده در اختیار باستان‌شناسی قرار گیرد و دانشجویان ما هم عملاً آشنایی و معلومات لازم را با معماری تاریخی ایران پیدا کنند. تمام این عملیات در کارگاه سیحون زیر نظر خود من انجام می‌شد.

برنامه دیگر این بود که به صورت عمومی یعنی تمام دانشجویان از سال اول تا آخر هر سال چند بار مسافرت‌های تحقیقی در معیت خود من و همچنین مرحوم مصطفوی که بعداً

رئیس باستان‌شناسی شد، به اطراف و اکناف ایران انجام می‌دادیم. در این مسافرت‌ها عملاً هم با معماری باستانی نقاط مختلف ایران آشنا می‌شدند و هم معماری سنتی و عامیانه روستاها و شهرهای مختلف را بررسی می‌کردیم و عکسبرداری‌های بسیار زیاد. همچنین تهیه کروکی بوسیله خود من و بقیه دانشجویان انجام می‌شد. تأثیر این برنامه در شناخت ایران و معماری باارزش کشور همچنین آشنایی با جوامع مختلف از روستایی و شهری بسیار عمیق و کارساز بود. ره‌آورد این مسافرت‌ها کشف آثار باارزشی بود که تا آن زمان کمتر کسی با آنها آشنایی داشت، از جمله: خانه بروجردی‌ها در کاشان، امامزاده سیدخلیل و سیدجلیل در یزد، مجموعه ایبانه مابین کاشان و نطنز و...

در اول اردیبهشت ۱۳۴۱ بر اساس رأی شورای دانشکده و تأیید شورای دانشگاه طهران به ریاست دانشکده هنرهای زیبا انتخاب شدم و تا آخر سال ۱۳۴۷ در این مقام خدمت کردم که مهم‌ترین تحولات دانشکده در همین سال‌ها انجام شد.

• در رشته معماری دروس: مقررات حقوقی ساختمان و آکوستیک و اطلاعات باستان‌شناسی در قسمت دروس تئوری اضافه شد.

• ساختمان دانشکده که به صورت نیمه‌کاره مدت‌ها تعطیل بود، با اقدام جدی از طریق وزارت دارایی تأمین بودجه شد و با سرعت تکمیل و برای بهره‌برداری آماده گردید. (تا آن زمان دانشکده در دو بلوک کارگاه‌های معماری و نقاشی مستقر بود)

• کارگاه منحصر به فرد نقاشی به سه کارگاه توسعه یافت.

• کارگاه مجسمه‌سازی از حال رکود به حال فعال درآمد و کوره‌های برنزریزی و سرامیک به آن اضافه شد.

• تعداد دانشجویانی که برای سه رشته معماری و نقاشی و مجسمه‌سازی هر سال به حد نصاب پایین باید انتخاب می‌شدند رو به افزونی رفت و کارگاه‌های سه‌گانه معماری به پنج کارگاه رسید. • سه رشته جدید شهرسازی، موسیقی‌شناسی علمی و هنرهای نمایشی (تئاتر) پایه‌گذاری و به رشته‌های سه‌گانه قبلی اضافه شد و برای هر سه رشته جدید استادان ذی‌صلاح استخدام شدند.

• برای اولین بار در دانشکده هنرهای زیبا که تا آن زمان طبق مقررات بیش از درجه فوق لیسانس به کسی داده نمی‌شد؛ در رشته شهرسازی با موافقت شورای دانشگاه و شورای مرکزی دانشگاه‌ها، درجه دکترا برای فارغ التحصیلان این رشته مقرر شد.

• در قسمتی از دانشکده دفتر فنی تأسیس شد که استادان و دانشیاران به کار اجرایی بپردازند و دانشجویان هم در این دفتر زیر نظر استادان خود کار کنند و همه به تناسب حقوق بگیرند. این دفتر از طرف سازمان برنامه به عنوان یک نهاد مهندسی مشاور پذیرفته شد و رسماً کارهای دولتی ساختمانی و شهرسازی به آن ارجاع می‌شد.

• چون دانشجویان در هر رشته با شدت و فعالیت زیاد شب و روز مشغول به کار بودند و احتیاج به غذا و همچنین به وسائل کار داشتند، یک کافه تریا و یک شرکت تعاونی که از طرف

خود دانشجویان اداره می‌شد در خود دانشکده بوجود آمد که هر دو موفقیت چشمگیری به دست آوردند.

• تالار مخصوصی برای نمایش کارهای هنرمندان خارجی و ایرانی و نقاشی کودکان ترتیب داده شد که فوق العاده مورد توجه بود و با فعالیت زیاد کارهای هنری را هر ماه به معرض نمایش می‌گذاشتیم. در همین تالار برای اولین بار در ایران و شاید هم خارج از ایران نمایشگاهی از کارهای بیماران روانی برپا شد که بیش از حد طرف توجه بینندگان و مخصوصاً پزشکان و روان‌شناسان قرار گرفت.

• با انجمن فیلاز مونیک ایران موافقت‌نامه‌ای امضاء شد که از تالار آمفی تئاتر دانشکده برای برنامه‌های موسیقی مجلسی و تکنوازی استفاده شود به شرطی که پیانوی متعلق به انجمن همیشه در دانشکده بماند و دانشجویان رشته موسیقی بتوانند از آن استفاده کنند. همچنین در هر برنامه تعداد معینی کارت ورودی به طور رایگان در اختیار دانشجویان این رشته قرار گیرد تا از نزدیک در تماس با اینگونه فعالیت‌ها باشند.

• دانشکده از همان سال اول تأسیس رشته موسیقی، پنج دستگاه پیانو از اطریش خریداری و وارد کرد که بلافاصله در اختیار استادان و دانشجویان این رشته قرار گرفت.

• همچنین ساختمان جدیدی در جنوب شرقی دانشکده با موافقت مراجع ذی‌صلاح برای سه رشته جدید (شهرسازی، موسیقی، هنرهای نمایشی) به اجرا درآمد که تا زمان مسئولیت بنده به پایان رسیده بود.

• در مدتی که تصدی ریاست دانشکده را داشتم، بزرگانی چه در معماری و چه در نقاشی و مجسمه‌سازی از کشورهای مختلف جهان برای بازدید دانشکده و در مواردی برای ایراد سخنرانی و گفتار با دانشجویان یا شرکت در قضاوت پروژه‌ها به طهران آمدند. از جمله: ریچارد نوترا معمار معروف امریکایی، آلوارالتو معمار بزرگ فنلاندی، پرت رئیس دانشکده معماری هاروارد، کارونی (کوارونی) از استادان معماری ایتالیا، زاوارونی استاد معماری دانشکده هنرهای زیبای پاریس و دیگران.

• پادشاهانی که از دانشکده دیدن کردند: محمد رضا شاه برای افتتاح کوره برنزریزی و بازدید کارگاه‌های معماری و نقاشی، شهبانو چند بار برای بازدید و آشنایی با استادان و دانشجویان، پادشاه بلژیک بودوان و همسرش فابیولا برای بازدید و دیدار نمایشگاه.

خلاصه در این سال‌ها دانشکده یک مرکز فعال هنری شده بود که در هر زمینه‌ای مورد توجه طبقات مختلف قرار داشت. چه برای برپا داشتن سمینار و سخنرانی و نمایش هنرهای تجسمی و غیره چه برای بازدید، جاذبه خاصی بوجود آورده بود.

• در قسمت اداری دانشکده از زمان تأسیس تا زمان دانشیاری بنده، صادق هدایت نویسنده معروف یکی از کارمندان سرشناس آن بود که تا پایان عمر سمت اداری خود را حفظ کرد.

• در بین دانشجویان سهراب سپهری، منوچهر شبیانی، اسمعیل شاهرودی (هرسه شاعر و استاد در رشته نقاشی)، حسین امانت و فریبرز صهبا در رشته معماری تحصیل کرده‌اند. ■

دنباله قوت عبادت به منزله... از صفحه ۹

«انسان خود را از شهوات نفسانی و غفلت و اخلاق حیوانیه و شیطانیه منع نماید»^۹ پس زبان حال فرد بهائی باید چنین باشد:

«ای پروردگار، همچنان که از مشتهیات جسمانیه و اشتغال به طعام و شراب باز ماندم دل و جانم را از محبت غیر خویش پاک و مقدس کن و نفسم را از شهوات هوائیه و اخلاق شیطانیه محفوظ و مصون بدار تا روح به نجات قدس انس گیرد و از دگردون تو صائم گردد»^{۱۰}

روزه‌ای که وصفش در این بیان مبارک آمده همان است که عارف انصاری نام در باره آن گفته است: تو از بامداد تا شبانگاه روزه داری ولی جوانمردان طریقت از اول عمر تا به آخر روزه دارند. روزه‌ای که مصداق این عبارت است: صوموا لرویته و افطروا لرویته یعنی به دیدار او روزه گیرید و به دیدار او روزه بکشاید.^{۱۱} ■

یادداشت‌ها

- ۱- گنجینه حدود و احکام، ص ۱۱ و صص ۱۴-۱۳.
- ۲- همان کتاب، ص ۴۵.
- ۳- ادعیه حضرت محبوب، طبع آلمان، ۱۹۸۷، ص ۱۱۸.
- ۴- همان کتاب، ص ۱۱۶. ۵- همان کتاب، ص ۱۱۶.
- ۶- همان کتاب، ص ۱۲۰. ۷- امر و خلق، ج ۴، صص ۲۱-۲۲. ۸- رک. ص ۳۴ همان کتاب.
- ۹- گلزار تعالیم بهائی، ص ۱۸۷.
- ۱۰- مناجاتی از حضرت عبدالبهاء به نقل از مائده آسمانی، ج ۹، ص ۲۷.
- ۱۱- فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، دکتر سید جعفر سجادی، ص ۴۳۳.

کاتولیک عارف و امر بهائی

سنّ خوان دِ لا کروز و سیر او بر فراز کوه کرمل

نوشته: نوید محبت

ترجمه: فرهمند مقبلین

سیری بر فراز کوه کرمل

به درستی روشن نیست چرا سنّ خوان دِ لا کروز، عنوان "بر فراز کوه کرمل" را برای اثر خود برگزیده است تا آن را مقصد و کانونی برای بیان و ابراز عواطف رقیق روحانی و احساسات ماوراء الطبیعه خویش قرار دهد اما تردیدی نیست که طریقه دیرپای کارملیتا و تقدّس و تجلیلی که کوه خدا در افکار و اندیشه‌های عارفانه او فراهم آورده در انتخاب جمله مورد نظر نقش اساسی و روحانی دارند.

سیری بر فراز کرمل، نوشته‌ایست با ارزش و اهمّیت معنوی و روحانی فراوان که طیّ آن نویسنده آگاه و روشن ضمیر، خط سیر روح انسان را از عالم خاک تا جهان پاک یا بهتر بگوییم تا پیشگاه حق استادانه ترسیم نموده است. در اولین جمله کتاب مورد نظر می‌نویسد:

«همه آگاهی و بینشی را که تلاش کرده و کوشیده‌ام تا در این کتاب به خواننده عرضه نمایم، در ابیات و ترانه‌های زیر خلاصه می‌شود که در خلال آنها نحوه صعود تا قلّه کوه که اوج کمال مطلوب یا به عبارت دیگری شدن و وحدت روح انسان با خالق عالمیان است، تشریح و توضیح گردیده است»^۵.

و در آخرین جمله از مقدمه کتاب می‌نویسد: «با این همه هنوز هدف اصلی من، صحبت با همگان نیست بلکه تنها قصد مذاکره با بعضی از افراد کیش مقدّسمان را دارم، با ساکنین اولیه کوه کرمل، بنا بر این هم با کاهنین و هم با راهبه‌ها همانگونه که از من خواسته‌اند، درباره کسی گفتگو خواهم نمود که خداوند او را شایستگی استقرار در دل این کوه بخشیده است. با آنهایی سخن خواهم گفت که از

بندهای دنیای فانی در این قرن فارغ و آزادند و آرمان آزادی و رستگاری را بهتر درک می‌کنند».^۶

کتاب مورد نظر شامل سه قسمت است. ابتدا شعری با عنوان "شب تاریک روح انسان" سپس توضیحی به نثر درباره آن و بالاخره نقشه‌ای از کوه کرمل که نویسنده با قلم ترسیم نموده است.

"شب تاریک روح انسان" که بنا به اظهار بسیاری از منتقدان، شعری والا و پر معناست، از هشت بند (Liras)^۷ ترکیب یافته است. در اولین بند، روح انسان به دنبال جستجوی خدا، سفر خود را آغاز می‌کند؛ آنچه که انسان‌ها بر آن نام مرگ نهاده‌اند.

در شبی بس تاریک

با تب و تاب بسی عشق نمان

همره بخت خود، این خوش فرجام

مخفی از چشم عزیزان رفتم

خانه‌ام ساکت بود

خفته در تاریکی

همه درها بسته

من، ولی از ره پنهان آن شب

در لباسی دیگر

همره بخت خود، این خوش فرجام

پای ورجین رفتم

یادم آید که چه سان

خانه او بی رفتن من خالی بود

برای تجسم بخشیدن صعود روح به عوالم بالا و پیوستن به محبوب جاودان "از ره پنهان و در لباسی دیگر" سن خوان دلا کروز مسیری مستقیم را که از پای کوه تا قلعه کرمل امتداد

می‌یابد ترسیم می‌کند که آن را متعاقباً خواهیم دید. ولی قبل از آن ببینیم او چگونه شعر بالا را به پایان می‌برد:

ای شب، ای راه‌گشا

ای تو پر مهرتر از صبحگاهان

ای به محبوب رسانیده مرا

من در او گم شدم و محو شدم

سینه گل باران شد

و دل من که همه عمر حفاظت شده بود

پاک و پاکیزه فرورفت به خواب

تا منش هدیه دلدار کنم

نفس صبح که جان یافته بود

عطر گل‌های عنبرافشان را

بمن ارزانی داشت

وقتی آن موی پریشان گشته

خوش نوازشگه دستانم بود

با سرانگشت نوازشگر خود

گرمی افزای دل و جانم بود

روی من گشت به سوی رویش

و همه چیز به پایان آمد

جسم بی جانم لیک

مانده در خلوت گل‌های مزار

بر فراز کوه کرمل، بزرگ‌ترین اثر سن خوان

دلا کروز به شمار می‌رود و محور اصلی آن

همین شعراست. کتاب مزبور شامل ۳ مجلد

است که هر کدام به ترتیب از ۱۵، ۳۲ و ۴۵

فصل ترکیب یافته‌اند. جمعاً ۹۲ فصل (و ۹۵

فصل، چنانچه فصل‌های سه‌گانه: مقدمه،

مباحثه و ترانه را نیز در نظر آوریم) که حدود

۲۰۰ صفحه را در بر می‌گیرد.^۹

سن خوان، سال‌های متمادی را صرف

تألیف این کتاب نمود که به عللی نامعلوم بطور ناگهانی ناتمام ماند. به راستی چرا این اثر گرانبها ناتمام مانده است؟ به چه دلیل نویسنده از اتمام آن غفلت ورزیده است؟ این احتمال را نیز نمی‌توان نادیده گرفت که قسمت آخر کتاب فوق‌الذکر که بنا بود دربارهٔ رسیدن روح به پیشگاه خدا تنظیم یابد از میان برده شده است.^{۱۰}

تصویر کوه مقدس

شاید برای ما بهائیان جالب‌ترین و شگفت‌انگیزترین شاهکار سن خوان دِ لا کروز، تصویر یا نقشه‌ای باشد که از کوه کرمل ترسیم نموده است؛ طرحی که آرمان و اساس دستورالعمل‌های او را تجسم می‌بخشد. نامبرده هنگامی که در دیر کالواریو به سر می‌برد و برای راهبه‌ها و خواهران مقدس دوره‌هایی را تحت عنوان "راه روحانی" ترتیب می‌داد به هریک از شرکت‌کنندگان ورقی کاغذ می‌داد که روی آن طرحی از کوه کرمل ترسیم شده بود، با راهی باریک و صعب‌العبور که برای رسیدن به قلّه کوه از پایین تا بالا در آن تصویر مشخص گردیده بود. چرا که او معتقد بود تکامل روحانی انسان تنها شرط رسیدن او به پیشگاه آفریدگار از طریق وارستگی و انقطاع کامل از این جهانست که وی نامش را "اینکار روحانی" گذارده بود.

در کتابخانهٔ ملی اسپانیا در مادرید^{۱۱} نسخه‌ای از اثر یاد شده در بالا به خط و امضای سن خوان دِ لا کروز موجود است که نویسنده آن را به ماگدالنا دل اسپیریتو سانتو Magdalena del espíritu santo یکی از راهبه‌های

دیر اهداء نموده است. فردی که اشعار وی را نسخه‌برداری می‌نمود (تصویر ۱).

در توضیح "راه باریک و صعب‌العبور تکامل" که از دامنه تا قلّه کرمل امتداد می‌یابد، سن خوان، شش بار کلمهٔ هیچ Nada را تکرار نموده است. به نظر او بالاتر از شش بار هیچ (عدم محض) هیچ دیگری نیز وجود دارد که در شکوه و جلال خداوند فانی شده، پایان می‌پذیرد.^{۱۲}

نامبرده خاطر نشان می‌سازد که در فراز کرمل تنها شرافت، عظمت و شکوه خداوند موجود است و بس. در دو طرف راه، این کاتولیک عارف و روشن‌روان، ۹ پله و مرحله را برای رسیدن به اوج ترسیم نموده که برای پیوستن به خدا عبور از آنها نه تنها ضروری بلکه اجتناب‌ناپذیر است. نامبرده مراحل صلح، شوق، شادی و بالاخره لذت روحانی را در سمت راست جاّه و مراتب عفو، نیکوکاری، استقامت و بالاخره عدالت را در سمت چپ آن منظور و ملحوظ داشته است که جمعاً مراحل هشتگانه را تجسم می‌بخشد. در وسط این تصویر روایی کلمات دانش و خرد به چشم می‌خورد و سرانجام بر فراز کوه کرمل با جملات پر معنای زیر، عدالت و انصاف را مرجح و ممتاز به شمار آورده است: «از اینجا راهی نیست زیرا برای عادل و منصف قانون وجود ندارد چرا که او به خودی خود، قانونست». جالب اینجاست که وی بر بالای جملهٔ اخیر، نیم‌دایره یا بهتر بگوییم قوسی ترسیم نموده است به علاوه در دو سوی راه باریک اصلی، دو بیراهه نیز تصویر نموده که هر کدام در یک

سوی کوه ناپدید می‌شوند و او نام این بیراهه‌ها را "دارایی‌های زمین" در یک جهت و "دارایی‌های آسمان" در جهت دیگر در نظر گرفته است.

در دامنه کوه کرمل و در پایین جاده کلماتی را نوشته است که از فروتنی، انقطاع و وارستگی سخن می‌گویند که باز البته برای وصول به مقصد و رسیدن به پایان راه از لوازم و ابزارهای اصلیّه و اولیّه بشمار می‌روند. رهرو باید در پایان سفر، به فنای محض دست یابد تا لایق مشاهده زیبایی محبوب گردد: «برای اینکه همه چیز تو را خوش آید، باید به هیچ چیز دل بستگی نیابی. برای اینکه دارای همه چیز باشی، از همه چیز بی‌نیاز شو. برای اینکه از همه چیز بیزار شوی، باید راه بیزاری بییمایی. برای آنکه به بی‌خبری رسی، باید از راه بی‌خبری روی. برای آنکه از همه چیز بی‌نیاز شوی، باید از راه بی‌نیازی گذر کنی. برای آنکه، آن شوی که نیستی باید طریق نیستی بییمایی».

پایان سخن

حضرت بهاء الله جلّ ذکره، چهار بار از کوه کرمل دیدار به عمل آوردند. آخرین دیدار حضرتشان به سال ۱۸۹۱ یعنی یک سال قبل از صعود مبارک باز می‌گردد که دقیقاً ۳۰۰ سال بعد از فوت سنّ خوان دِ لا کروز وقوع یافت و به مدّت ۳ ماه اقامتشان در جبل ربّ به طول انجامید. در همین سفر بود که از غار الیاس بازدید به عمل آوردند. از قسمت فوقانی غار که بوسیله دیر و عبادتگاه Monasterio کرملیون با نام stella Maris یعنی ستاره دریایی

حفاظت می‌شود. خیمه مبارک در نزدیکی این غار و در مکانی بسیار زیبا با چشم اندازی روح افزا از کوه و دریا برافراشته گردید. در همین مکان مقدّس بود که لوح مهیمن کرمل از قلم اعلیّ عزّ نزول یافت که با این کلمات دریات آغاز می‌شود، (ترجمه از عربی): «همه جلال و شکوه خداوند شایسته و سزاوار این روز باد، روزی که در آن نسائم بخشش الهی بر هر چه آفریده شده است به وزیدن آمد. روزی آنچنان فرخنده و مبارک که قرون و اعصار گذشته با آن معادله نتوانند کرد. روزی که در آن جمال قدم به مکان مقدّس خود بازگشت، به این سبب همه آفرینش و بالاتر از آن همه ساکنین ملأ اعلیّ به این بیان احلیّ ناطق شدند: "بشتاب، ای کرمل زیرا اینک نور روی خدا، شهنشاه و مالک اسماء و آفریننده آسمان‌ها برفراز تو ایستاده است».

براستی مسیحیان معتقد امروز به چه می‌اندیشند؟ علی‌الخصوص کرملیون که مدام از کوه کرمل دیدار می‌کنند و مرکز جهانی بهائی یعنی کانون روحانی و اداری دیانت بهائی را با شکوه و عظمت و درخشش بی‌نظیرش مشاهده می‌نمایند. آیا هماهنگی باغ‌ها و نظم و ترتیب اعجاب‌انگیز تراس‌های ۱۹ گانه، آنها را وادار به تفکر نمی‌سازد؟ آیا این تاکستان الهی همان موعود کتاب مقدّس نیست؟ آیا تشابهی میان آنچه سنّ خوان عارف در کتابش آورده و راهی که از دامنه تا قلّه کرمل ترسیم نموده، با آنچه اکنون از پای کوه خدا تا مقام مقدّس اعلیّ و از آنجا تا بالای کوه ادامه می‌یابد به چشم نمی‌خورد؟ آیا آنها مسحور زیبایی و

ابهت مقام مقدّس حضرت ربّ اعلیٰ روح العالمین لمظلومیته الفداء نمی‌گردند. همان محلی که سنّ خوان در وصفش نوشت: «در این کوه تنها شرافت و شکوه خدا وجود دارد و بس»؟ آیا در برابر ساختمان‌های شکوهمند قوس بی تفاوت می‌مانند؟

در حال حاضر این کوه مقدّس، اجساد مطهر حضرت باب اعظم و حضرت مولی الوری و سایر اعضای خانواده مبارک را در بر گرفته است. تصاویر دو مظهر ظهور، الواح خطی و اصلی آن وجودات مقدّس و اشیاء متبرکه‌ای که از آن قدسیان به یادگار مانده است گنجینه گرانمایی را تشکیل می‌دهد. بیت العدل اعظم مرجع مصون از خطای عالم بهائی، محفظه آثار بین‌المللی، دارالتبلیغ و سایر ابنیه و اماکن متبرکه از قبیل بیت مبارک حضرت عبدالبهاء، مسافرخانه زائرین شرقی و غربی، گلستان جاوید و بیش از ۲۵۰ هزار مترمربع از زمین این کوه مقدّس که باید مشرق الاذکار آینده را در بر گیرد و بالاخره نیروی شگرف روحانی نهفته در نقطه‌ای که بوسیله جمال قدم جلّ ذکرة الاعظم دقیقاً مشخص گردیده است تا مقرّ عرش مبارک قرار گیرد و این همه در برابر قبله اهل عالم^{۱۳} که در آن سوی خلیج عکا قرار گرفته است.

با کمی تفکّر و تعمّق در اطراف آنچه مذکور آمد به خوبی قادر خواهیم بود عواملی را که موجب گردیده است تا کوه کرمل از قدیم الایام برای یهودیان، مسیحیان و مسلمین به عنوان کوه مقدّس مورد پرستش و ستایش قرار گیرد، درک نماییم. آئین و سنّت کارملیتا نیز همان

طور که مشروحاً اشاره شد گواهی راستین بر عظمت و شکوه و مقام واقعی کوه خداست. ■

یادداشت‌ها

۵- بر فراز کوه کرمل، مباحثه، مجموعه کامل آثار سنّ خوان د لا کروز، ص ۱.

۶- همانجا، ص ۴.

۷- Lira عبارت از قطعه شعری است شامل ۵ بیت که ابیات دوّم و پنجم Endecasilabos و سایر ابیات Heptasilabos هستند. به علاوه ابیات اوّل و سوّم دارای یک وزن و قافیه می‌باشند. سایر ابیات نیز با هم توازن وزن و قافیه دارند.

۸- San Juan de la cruz, G.Brenan, صص ۱۷۳-۱۷۴.

۹- بر فراز کوه کرمل، مجموعه آثار، صص ۱۸۰-۱۰.

۱۰- آنچه که در مورد اثر دیگر او با نام شب تاریک روح انسان (که نباید با شعری به همین عنوان اشتباه شود) مصداق دارد. بر فراز کوه کرمل و شب تاریک روح انسان در حقیقت محتوی یک کتاب را تشکیل می‌دهند. در شعله عشق جاودان (1,25)، سنّ خوان د لا کروز آن دورا با عنوان واحد و تحت نام: شب تاریک بر فراز کوه کرمل به کار گرفته است و این فکر را در خواننده بوجود می‌آورد که وی عمداً این دورا با هم ترکیب نموده تا بر فراز کرمل حالت فعال و شب تاریک روح انسان جنبه غیر فعال داشته باشد.

۱۱- کتابخانه ملی مادرید.

12- ombria lumbre, Mario Satz, MS. 6296, Fol 7

صفحه ۲۷۹. به ظنّ قوی این ۶ هیچ اشاره‌ای باشد به وقتی که الیاس پیامبر به قلّه کرمل برای دعا صعود نمود و به خدمتکار خود گفت: حالا بلند شو و به طرف دریا نگاه کن. و او بعد از دیدن گفت: هیچ چیز وجود ندارد و الیاس دوباره به او گفت: ۷ بار این کار را تکرار کن و بار هفتم موقت شد و خدا باران شدیدی را نازل فرمود.

(Ireyes 18,43)

۱۳- حضرت ولیّ عزیز امرالله، Dios pasa.

پاداش درستی و خدمت

ترجمه باهره راسخ

بازتاب گسترده‌ای یافت، تلویزیون و روزنامه‌های معروف این کشور چون "ژودی" و "لاووا" (فرانسه زبان) و "تاگه بلات" و "لوکزامبورگ ورت" (آلمانی زبان) مصاحبه‌هایی با ایشان انجام دادند که مجملی از آنها را در اینجا می‌آوریم. جالب آنکه روزنامه *Luxamburg worte* وابسته به کلیسای کاتولیک تاکنون به ندرت اخباری در رابطه با امر بهائی را درج می‌کرد.

عباس رفیعی که تحصیلاتش در رشته مهندسی ذوب آهن است، بنیانگذار و مدیر عامل P.D.G شرکت ایرکو Ireco و از بنیانگذاران "بنیاد وحدت" Unity Foundation، سازمانی غیر دولتی که از پشتیبانی و کمک وزارت خارجه لوکزامبورگ در اجرای پروژه‌های آموزشی و بهداشتی کشورهای جهان سوم برخوردار است، می‌باشد.

علاوه بر این وی عضو هیأت عامله شورای بین‌المللی محصولات با میوه مغزدار (مانند گردو، بادام، فندق، پسته و غیره) است. این شورا نماینده جمیع کشت‌کاران، بازرگانان و توزیع‌کنندگان و تولیدکنندگان این نوع مواد

مؤسسه Ernst & Yong سازمانی است برای تشویق و تقدیر از کارآفرینان مبتکر و خلاق مؤسسات اقتصادی (Entrepreneur) که با روش کار خود در مؤسسه خویش به موفقیت شایانی نائل می‌شوند. این مؤسسه که در سال ۱۹۸۶ در امریکای شمالی تأسیس شده هر سال مسابقه‌ای در چهل کشور انجام می‌دهد و به بهترین کارفرمای آن مملکت جایزه اعطاء می‌کند.

سال ۲۰۰۶ دومین سالی بود که این مسابقه در لوکزامبورگ انجام می‌شد. در ابتدا سی و شش Entrepreneur داوطلب شرکت در این مسابقه شدند که پس از مصاحبه با آنان بیست و نه نفر انتخاب گردیدند.

پس از آن شش تن به مرحله نهائی رسیدند و سرانجام آقای مهندس عباس رفیعی به عنوان بهترین کارآفرین انتخاب شد و جایزه اول را ربود. این جایزه در مراسم باشکوهی با حضور وزیر اقتصاد کشور و نماینده مؤسسه نامبرده و تعدادی از مدعوین روز ۲۶ اکتبر به ایشان اعطاء شد.

این خبر در رسانه‌های عمومی لوکزامبورگ

غذایی است. وی رمز موفقیت خود را در این جمله می‌گوید: «پای‌بند بودن به اعتقادات مذهبی‌ام و استقامت و پشتکار».

وی در پاسخ پرسش خبرنگاران درباره سوابق زندگی خود چنین اظهار داشت:

«من در سال ۱۹۳۶ در شهر رفسنجان که در جنوب ایران است به دنیا آمدم. پدرم باغ‌های پسته داشت اما از جوانی روحیه کارآفرینی او سبب شد که در بازار شهر رفسنجان مغازه‌ای دائر کند.

پدرم مردی سخت‌کوشا بود و بر اثر کوشش و فعالیت خود در اواخر عمر یکی از ثروتمندترین افراد این شهر بشمار می‌رفت. وی مؤمن به آئین بهائی بود، دیانتی که شارع آن ایرانی است و آغاز آن به سال ۱۸۶۳ می‌رسد. این دیانت بر مبنای مدارا، احترام به عقاید دیگران، ترک تعصبات، تساوی حقوق جمیع افراد بشر- صرف نظر از جنسیت، ملیت، نژاد و غیره- است.

«پدرم در هفتاد و یک سالگی برای خدمت بیشتر به دیانتش ایران را ترک کرد و در سال ۱۹۵۳ به مراکش رفت و در شهر طنجه سکونت نمود. من که جوان ۱۶ ساله‌ای بودم در آنجا فرصتی یافتم که زبان‌های انگلیسی، فرانسه، اسپانیایی و عربی را بیاموزم. پس از دو سال به علت کسالت و برای معالجه عازم هامبورگ شدم.

در آن زمان برادرم در آن شهر مشغول تحصیل بود و دکترای خود را در رشته حقوق بدست می‌آورد. در هامبورگ به تحصیل ادامه دادم و دیپلم دبیرستان را بدست آوردم».

در جواب خبرنگاران که انگیزه وی را برای تحصیل در رشته مهندسی ذوب آهن پرسیدند اظهار داشت:

«حقیقت این است که انگیزه من صرفاً جنبه ایده‌آلی داشت. می‌دانستم که وطنم از نظر صنعتی کشوری عقب‌مانده است. نقش کارخانه ذوب آهن را برای صنعتی شدن نمی‌توان نادیده گرفت.

در آن وقت ایران با کمک اتحاد جماهیر شوروی در پی تأسیس کارخانه ذوب آهن بود. فکر کردم با آموختن این رشته می‌توانم خدمتی به وطنم انجام دهم. با این امید به ایران رفتم اما متأسفانه آمدم تبدیل به یأس شد زیرا با وجود نیاز به متخصص رشته ذوب آهن، وقتی در ورقه استخدامی در ستون مذهب کلمه بهائی را نوشتم از استخدام منصرف شدند و معاون مدیر آن بخش که با من مصاحبه می‌نمود، اصرار داشت که دیانتتم را «مسلمان» بنویسم و من ابا کردم چون نمی‌خواستم از ابتدا کار خود را بر اساس دروغ آغاز کنم».

در جواب خبرنگاری که علت آمدن وی را به لوکز آمبورگ جویا شد، آقای رفیعی اظهار داشت:

«همان‌طور که گفتم تخصص من در رشته ذوب آهن بود و کارخانه ذوب آهن لوکز آمبورگ در اروپا شهرت داشت. متأسفانه آمدن من و همسر من به این کشور مصادف با بحران این رشته از صنعت شده بود، به ناچار در کارخانه لاستیک‌سازی معروف گود بیر Good year که تشکیلات مفصلی در لوکز آمبورگ دارد مشغول به کار شدم. پس از پنج سال از این کار استعفا

دادم زیرا آتیه‌ای برای خود در آنجا نمی‌دیدم. در سال ۱۹۷۲ شرکت ایرکو Irano-European co. را با سرمایه‌ی صد هزار فرانک تأسیس کردم و یک آپارتمان کوچک پنجاه متری را برای این شرکت اجاره نمودم. برادرم در ایران شرکت صادرات پسته را تأسیس نموده بود که به امریکا و خاورمیانه پسته صادر می‌کرد. آن سال هشت تن پسته از ایران وارد کردم که در آن آپارتمان کوچک با کمک ماشین کوچکی پسته‌های خام را نمک زده و پس از بو دادن بسته‌بندی می‌کردیم.

«در آن زمان پسته در اروپا ناشناخته بود، آنچه که در ماه آوریل وارد کرده بودم تا ماه اکتبر به فروش نرفت. اما در این مدت نومید نشدم و مشغول بازاریابی برای فروش این کالا بودم. تا سرانجام فروشگاه زنجیره‌ای کافهوف Kauffhof را راضی برای خرید پسته نمودم و اطمینان دادم که از این کار ضرری نخواهند دید. قرار بر این شد که مقداری پسته در بخش خواربار فروشگاه به رایگان ارائه دهند تا مشتریان با طعم و مزه آن آشنا شوند. به این طریق بود که کم‌کم شرکت رونق یافت و توانستیم آن محصول را نه تنها به آلمان بلکه به سایر کشورهای اروپایی صادر کنیم - گوا اینکه در دوسه سال اول متحمل زیان فراوانی شدم و تعداد کارگران ما بیش از سه نفر نبود.

امروز بیست درصد بازار پسته اروپا در دست شرکت ایرکو است که از لوکزامبورگ به بیست کشور اروپایی صادر می‌کند. علاوه بر پسته که از ایران و امریکا وارد می‌کنیم، محصولات دیگری چون بادام کوهی، بادام هندی و غیره

را از کشورهایی مانند افریقای جنوبی، استرالیا، هندوستان، ویتنام و چین نیز وارد می‌کنیم. جدا کردن، نمک زدن، بو دادن و بسته‌بندی کردن پسته همه با دقت کامل و معیار عالی با ماشین‌های اتوماتیک انجام می‌گیرد بطوری که مرغوب بودن آنها مورد تأیید مؤسسه استانداردهای عالی غذایی (Higher level in International Food Standard) قرار گرفته است.»

در پاسخ به پرسش خبرنگاران درباره تعداد کارمندان و کارگران، آقای رفیعی گفت:

«سی و پنج کارمند و کارگر داریم اما از ماه سپتامبر تا دسامبر که برای عرضه داشتن کالا به بازار، فعالیت بیشتری ایجاد می‌کند تعداد بیشتری کارگر استخدام می‌کنیم. این کارگران از ملیت‌های مختلف‌اند که در لوکزامبورگ اجازه کار کردن دارند: الجزیره‌ای، پرتغالی، آلبانی و غیره.»

در جواب این سؤال که آیا فکر کرده‌اید روزی به ایران بازگردید، آقای رفیعی اظهار داشت:

«بیست و شش سال است که به ایران نرفته‌ام. سابقاً سالی چند بار برای دیدار بستگان و بازدید از باغ‌های پسته که متعلق به خانواده ما در رفسنجان بود به ایران می‌رفتم اما پس از انقلاب اسلامی املاک خانواده ما مصادره شد و من و خواهران و برادرم غیباً محکوم به اعدام شدیم. لابد می‌پرسید جرمتان چه بود؟ می‌دانید در ورقه محکومیت ما نوشته شده بود به علت تعلق به مرام بهائی فرقه‌ای که مردم را از راه راست منحرف می‌سازد.

بقیه در صفحه ۳۲

امر بهائی و ثروت

امر بهائی در میان ادیان الهی نخستین آئینی است که کسب ثروت را نه فقط مجاز دانسته بلکه پیروان خود را بطور ضمنی بدان تشویق کرده است. اگر رسول اکرم اسلام "الفقر فخری" فرموده‌اند، اگر حضرت مسیح دخول توانگران را به ملکوت الهی دشوارتر از عبور شتر از سوراخ سوزن محسوب داشته‌اند، اگر آئین بودایی ترک لذات و نعمات زندگی و حتی خواهش آنها را شرط رستگاری قرار داده‌اند ولی حضرت بهاءالله، به اقتضای زمان، به صراحت تام فرموده‌اند که:

«بعد از تحقق وجود و بلوغ، ثروت لازم و این ثروت اگر از صنعت و اکتشاف حاصل شود نزد اهل خرد ممدوح و مقبول است»
طرازات

توجه به ارزش ثروت، حکم بر وجوب کار را به دنبال آورده چنان که در لوح بشارات فرموده‌اند:

«قد وجب علی کل واحد منکم الاشتغال
بامر من الامور من الصنایع والاقتراف و
امثالها وجعلنا اشتغالکم بها نفس العبادة

لله الحق... لا تضيعوا اوقاتکم بالبطالة و
الكسالة واشتغلوا بما تنتفع به انفسکم و
انفس غیرکم»

و هم به مناسبت چنین توجهی است که روحانیون ادیان قبل را دعوت فرموده‌اند که:

«از انزوا قصد فضا نمایند و بما ینفعهم و
یتنفع به العباد مشغول گردند» بشارات

تأکید بر اینکه شغلی که فرد بدان می‌پردازد باید هم به خود او نفع رساند و هم به دیگر نفوس، گواه آن است که فعالیت‌های مفید تولیدی مورد نظر آن حضرت بوده است نه سفته‌بازی (Speculation) و اعمالی که منتهی به ثروتمندی می‌شود اما دیگران را فایده‌ای از آن حاصل نمی‌آید.

هر چند در امر مبارک نگهداری فقیران و مسکینان مورد عنایت مخصوص بوده و هست اما تنبلی و بیکارگی و تکدی را ممنوع شمرده چنانکه در همان لوح بشارات می‌فرمایند:

«أبغض الناس عندالله من یقعده و یطلب.
تمسکوا بحبل الاسباب متوکلین علی الله
مسبب الاسباب. هر نفسی به صنعتی و یا

به کسی مشغول شود و عمل نماید آن عمل
نفس عبادت عندالله محسوب»
از عوامل ثروت زای، قناعت و سادگی
زندگی و احتراز از مصرف افراطی است که در
آثار مبارکه قویاً توصیه شده است. در کلمات
مبارکه مکتونه آمده است که:

«حرص را باید گذاشت و به قناعت قانع
شد زیرا که لا زال حرص محروم بوده و
قانع محبوب و مقبول»
و افراط در مصارف زائده را در بیانی با اشاره
به مردم غرب محکوم فرموده اند آنجا که
می فرمایند:

«اهل غرب به ادنی شیئی که فی الحقیقه
ثمری از او حاصل نه متمسک می شوند به
شائی که الوف الوف در سیل ظهور و ترقی
آن جان داده و می دهند»
متخباتی از آثار حضرت بهاءالله، شماره ۹۶

و نیز:

«الوان مختلفه دنیا اهل ملکوت اسماء را
مشغول نموده مع آن که هر ذی بصرو ذی
سمعی شهادت بر فقای آن داده و می دهد»
همان شماره
علاوه بر قناعت و صرفه جویی که از آن
ناشی می شود امر مبارک توجه خاص به احتراز
از همه عادات مضره ای کرده که چون مصرف
دخان، الکل و مسکرات، مواد مخدره موجب
اتلاف مال و جان می گردد. این بیان مبارک در
لوح حکمت مناسب این مقال است که فرمود:
«قل لا تصرفوا تقود أعمارکم النفیسه فی
المشتهیات النفسیه ولا تقتصروا الامور علی
منافعکم الشخصیه»

الواح نازله بعد از کتاب اقدس، ص ۸۱
هرگاه به ارقام بین المللی هزینه مصرف
سیگار و سیگارت و مشروبات الکلی و مواد
مخدره نظر کنیم معلوم می شود که انصراف
از مصرف آنها چه صرفه جویی عظیم حتی
باور نکردنی بوجود می آورد و چه اندازه با
کاهش بیماری ها بر اندوخته و ثروت بشر افزوده
می شود (در سال فقط از دخان ۵ میلیون مردم
جهان جان می سپرند).

اینکه در آغاز گفتیم که امر مبارک مشوق
کسب ثروت مشروع است باید بر آن این مطلب
اساسی را اضافه کنیم که ثروت باید در راه
انتفاع جامعه به کار آید و الا به قول شاعر برای
نهادن چه سنگ و چه زر. در کلمات مکتونه
فقرات چند به موضوع فقر و غنا اختصاص دارد
که هر چند همه با آن کلمات مبارکه مأنوسند اما
تکرار آنها کام جان را شیرین تر می کند:

ای مغروران به اموال فانیه- بدانید که غنا
سدی است محکم میان طالب و مطلوب و
عاشق و معشوق. هرگز غنی بر مقرر قرب وارد
نشود و به مدینه رضا و تسلیم در نیاید مگر
قلیلی پس نیکوست حال آن غنی که غنا از
ملکوت جاودانی منعمش نماید و از دولت
ابدی محرومش ندارد. قسم به اسم اعظم که
نور آن غنی اهل آسمان را روشنی بخشد
چنانچه شمس اهل زمین را.

باید توجه کرد که مخاطب "مغروران به
اموال فانیه"^۱ هستند نه همه اغنیاء و به همین
اغنیاست که حضرت بهاءالله خطاب خاص
می فرمایند و راه خدمت به امر الهی را ارائه
می کنند که:

در موضع دیگر می فرماید:

«باید قوانین و نظاماتی گذارد که جمیع بشر به راحت زندگانی کنند یعنی همچنان که غنی در قصر خویش راحت دارد و به انواع موائد سفره او رنگین است فقیر نیز لانه و آشیانه داشته باشد و گرسنه نماند تا جمیع نوع انسان راحت یابند»

پیام ملکوت، صص ۱۲۵-۶

تعالیم و قوانین بهائی چون تأمین حد اقل معیشت برای همه دهقانان، مشارکت کارگران در سود ویژه کارخانه‌ها و مؤسسات، تضمین بیمه سلامت و نظائر آن برای همگان، اعطای مزد و حقوق کارمندان و کارکنان نه فقط با توجه به کار بلکه همچنین لیاقت و استحقاق آنان، ترتیب هزینه تعلیم و تربیت هر کودکی از کودکان ولو در شرائط نداری پدر و مادر و خانواده و احکامی از اینگونه بی گمان زمینه ساز جامعه‌ای خواهد بود که همه در آن اگر نه به ثروت سرشار، لا اقل به رفاه و آسایشی درخور دست خواهند یافت.

نفس وجود قانون حقوق الله حکایت از آن می کند که اولاً در جامعه بهائی کسب ثروت ممدوح است و ثانیاً هر قدر فرد به ثروت فزون تری دست یابد تعهدش نیز نسبت به جامعه بیشتر می شود و ثالثاً یکی از مصارف حقوق الله که در دست اعلیٰ مؤسسه بهائی یعنی بیت العدل اعظم است همان کمک به فقرا و نیازمندان و پشتیبانی از امور خیریه و طرح‌های عمران و آبادی برای مناطق محروم است. جواز ریج عادلانه که در الواح مبارکه داده

«ای اغنیای ارض، فقرا امانت منند در میان شما. پس امانت مرا درست حفظ نمائید و به راحت نفس خود تمام نپردازید» آنچه مهم است از یک سوی پاک شدن از «آلایش غنا» و غرور و اتکاء غیر مشروط به مال دنیاست و از سوی دیگر احسان به دیگران و الا بیان مبارک صریح است که:

«بهترین ناس آنانند که به اقرار تحویل کنند و صرف خود و ذوی القربی نمایند»

و در لوح کَلِّ الخیر سایر اجباء را هم می افزایند:

«رأس الهمة هو انفاق المرء علی نفسه و علی اهله و الفقراء من اخوته فی دینه» و در الواح دیگر دائرة نیکوکاری را به پهنه انسانیت توسعه می دهند، از جمله در این آیات مبارکه:

«آسایش هنگامی دست دهد که هر کس خود را نیکخواه همه روی زمین نماید»

دریای دانش، ۵

و در لوح مقصود یادآور می شوند که:

«امروز انسان کسی است که به خدمت جمیع من علی الارض قیام نماید»

*

آثار مبارکه مبین منصوص، حضرت عبدالبهاء، روشن می کند که آنچه از دیدگاه مظهر ظهور مهم است غنی شدن یا لا اقل بی نیاز شدن همه افراد جامعه است و نه فقط نفوس قلیل محدود. در *مفاوضات مبارکه* آمده:

«باید نظام و قانونی ترتیب داد که معدل ثروت مفرط نفوس معدود گردد و باعث سد احتیاج هزار میلیون از فقراء جمهور شود»

شده امکان فعالیت‌های بانکی را به وجود می‌آورد که امروزه رکن اساسی اقتصاد سرمایه‌داری است و بدون آن پس‌انداز و سرمایه‌گذاری در امور مفیده امکان‌ناپذیر است.^۲

از آنچه مذکور آمد می‌توان به روشنی استنباط کرد که ارزش ثروت به خدماتی است که با آن می‌توان انجام داد و به همان نسبت که خدمات ارزنده‌تری به مدد ثروت صورت پذیرد ارجح آن ثروت بیشتر و بیشتر می‌شود. اگر نفسی فقط ثروت را صرف خود و ذوی القربی کند البته اجری در درگاه الهی دارد ولی اگر ضمناً به فقرا ببیند و به اكمال معیشت آنان بکوشد اجرش بیشتر است و بیشترین اجر از آن کسی است که خدمتی به جامعه انسانی نماید و نیکخواه همه اهل زمین گردد و بی‌گمان دنیای بهائی فرصت‌هایی از اینگونه در برابر اهل ثروت قرار می‌دهد که از آن جمله است کمک به توسعه معارف بهائی و انتشار کتب و مطبوعات و بسط رادیو و تلویزیون بهائی که نه فقط برای تقویت و تشدید هویت اهل بهاء بلکه برای مقابله با دنیای معارض کمال اهمیّت را حائز است. ■

یادداشت‌ها

- ۱- در تاریخ امر مبارک نفوس متعدّدی بودند که از طرف حق ثروت به آنان اعطاء شد و در معرض امتحان شدید قرار گرفتند.
- ۲- حرام بودن ربا در اسلام مشکل بزرگی برای ممالک اسلامی شده که هر کدام برای ظفره رفتن از حکم به نحوی چاره‌اندیشی کرده‌اند.

دنباله پاداش و درستی از صفحه ۲۸

و با این بهانه ما را محکوم به اعدام و اموالمان را مصادره نمودند. بنا بر این مراجعت من به ایران در شرایط کنونی محال است».

آقای رفیعی تأکید کرد که موفقیت خود را مرهون پشتکار و اعتقاد به تعالیم دینانتش دارد و کوشیده است که در زندگی خصوصی و حرفه‌ای آنها را به کاربرد و بر این عقیده است که با درستی و صداقت نیز می‌توان در کسب و کار موفق بود.

وی در ادامه سخنانش اظهار داشت، شش ماه در سال را برای مذاکره با افراد شرکت‌های مختلف به دیگر کشورها سفر می‌کنم. من تجارت را صرفاً وسیله‌ای برای کسب ثروت نمی‌دانم بلکه آن را فرصت مناسبی برای تماس با افراد گوناگون و ایجاد روابط آشنایی و دوستی با مردم سایر کشورها تلقی می‌کنم. دو دخترم پریسا و افسانه که در ایرکو مشغول به کارند خوشبختانه از این نظر با من دیدگاه مشترکی دارند. این هر دو دخترم هریک به شش زبان تکلم می‌کنند».

در باره آینده شرکت ایرکو آقای رفیعی گفت: «مایلم که این شرکت در خانواده ما با مدیریت پریسا و افسانه به کار خود ادامه دهد. با این حال آینده شرکت مربوط به تصمیم آنهاست و نمی‌خواهم نظر خود را به آنها تحمیل کنم».

پیام بهائی: جناب مهندس عباس رفیعی در شمار فارسان (پیش تازان) امر حضرت بهاء‌الله هستند و نامشان در لوحه مخصوص در آستانه روضه مبارکه برای ابد محفوظ است. ■

چرا جوانان در ایران به عرفان پناه می‌برند؟

مصاحبه‌ای با آقای فرید رادمهر
نقل از روزنامه شرق، چاپ طهران، ۲ بهمن ۱۳۸۲

متن زیر مصاحبه‌ای است که خانم فریال طهماسبی، مصاحبه‌گر
روزنامه شرق، با محقق ارجمند، فرید رادمهر داشته و در روزنامه
شرق چاپ طهران شماره ۲ بهمن ۱۳۸۲ درج شده است. خانم
طهماسبی به عنوان مقدمه‌ای بر مصاحبه خود، چنین نوشته است:

مردمی و خودجوش هیأت‌های مذهبی و
مشارکت دادن صادقانه جوانان در فعالیت‌هایی
است که به منظور بزرگداشت اولیای دین و
مراسم سوگواری برگزار می‌شود. به نظر می‌رسد،
گرایش جوانان به اینگونه مراسم که نوعی
کشش جمعی در آن نهفته است، بسیار بیشتر از
هرگونه فعالیت‌های مذهبی است. جوانانی که
با شرکت در مراسم مذهبی جمعی و نهایتاً
کلونی‌های عرفان به دنبال گمشده‌ای می‌گردند
و سعی دارند به گونه‌ای از فضای مادی فاصله
بگیرند.

ناظران و آگاهان معتقدند، مکاتب عرفان از
آن جمله مسیرهایی است که عشق به تعالی و

گرایش به آموزش‌های عرفانی، مراقبه،
توجه و ترکیه نفس در میان قشر جوان جامعه ما
هر روز افزوده می‌شود. گردش نگاه جمعیت
قابل توجهی از جوانان از دینداری سنتی به
معنویت هر روز مشهودتر و قابل تأمل‌تر می‌شود.
این در حالی است که طبق آخرین آمارگیری
۶۰٪ از جوانان کشور فرصت شرکت در
فعالیت‌های مذهبی را ندارند. در عین حال
توجه جوانان مراکز استان‌های کشور به
هیأت‌های مذهبی، حاکی از رضایت جمعیتی
۸۴٪ است.

علت این سطح بالا از رضایت جوانان،
ناشی از ویژگی‌های تاریخی کهن و کاملاً

شدن‌های متوالی را برای جوانان امروزی به ارمغان می‌آورد و از این نوشدن و دریافت حس‌های معنوی است که آرامش را به نوعی در خود اسکان می‌دهند و اقدام در این مسیر می‌گذارد تا به ماهیت وجودی خود پی برد: «هستم اگر می‌روم، گر نروم نیستم».

فردی که مدتی است به عرفان علاقمند شده و در کلاس‌های عرفانی شرکت می‌کند، نیاز به عرفان را یک نیاز روحی می‌داند و معتقد است: «من تنها اجرای مراسم مذهبی را برای هویت‌یابی افراد در زندگی کافی نمی‌دانم. چون مراسم مذهبی در درجهٔ اول اجرای شریعت است، معتقدم شریعت باید همراه با طریقت باشد. شریعت و طریقت در کنار هم دو بالی که برای رسیدن به حقیقت لازم است. لذا برای اینکه هویت واقعی خودم را بیابم و گمشدهٔ خود را پیدا کرده، به حقیقت برسم، چنین طریقتی را انتخاب کردم که همان عرفان است».

یکی دیگر از جوانانی که به عرفان علاقمند است، از زاویهٔ دیگر به شرکت در این کلاس‌ها می‌نگرد. وی بر این باور است که «اگرچه افرادی که در این مسیر قدم می‌گذارند، لزوماً افراد مذهبی نیستند، ولی شرکت در این کلاس‌ها آنها را به سوی عشق به مذهب و اجرای مراسم و احکام مذهبی سوق می‌دهد، تا بدانجا که جهشی بزرگ در زندگی‌شان اتفاق افتد».

اما عشق به عرفان و مکاتب عرفانی را نباید صرفاً با گرایش به اصول مذهبی یکی انگاشت و چه بسیار افرادی که با انگیزهٔ متفاوت به این

سمت و سوکشیده می‌شوند. جوانی که به تازگی به این مسیر علاقمند شده است، می‌گوید: «من در عرفان به سرور و عشقی بی‌انتهای و یک نوع هماهنگی با طبیعت و کل هستی دست یافتم. حس عالی تر که در نهایت، آرامش روحی را برای من به همراه می‌آورد».

جوان دیگری که در یکی از جلسه‌های اخلاقی و معنوی شرکت می‌کند، معتقد است: «در این عصر ارتباطات، هر فرد باید خود به دنبال کشف حقیقت برود، چرا که ویژگی عصر ما چنین است و حالا من عرفان را یکی از راه‌هایی می‌دانم که متناسب با شرایط زندگی امروزی است. من کلام خدا را به زبان عرفانی بهتر درک می‌کنم و چنین حس ملموسی برای من لذت‌بخش است».

دنیای امروز ما دنیایی است که جوانان به دنبال یافتن گمشده‌ای و کشف حقیقتی بس ژرفند که می‌خواهند آن را در قالب مکتبی بیابند، ولی اینکه عرفان و مکاتب عرفانی دارای چه خصوصیتی‌اند، عوالم عرفانی که تا این حد مردم را به پذیرش و قبول وصول به حق مطمئن ساخته‌اند، در چه بستری شکل می‌گیرند و خود را حد اقل در ظاهر متفاوت با دین و مذهب جلوه می‌دهند، سؤالاتی است که فضای بحث ما را با فرید رادمهر، پژوهشگر تشکیل می‌دهد.

● بسیاری از جوانان امروز گرایش خاصی به مکاتب عرفانی دارند، چنانچه افراد زیادی در همین وادی مشغولند و کلاس‌های متعدد عرفانی در سطح شهر برپا کرده‌اند. با توجه به تحقیقات انجام شده به نظر می‌رسد، گرایش

افراد غیر مذهبی نسبت به این مکاتب بیشتر از افراد مذهبی یا سنتی است، به عبارتی افرادی که ایمان به خدا دارند اما به نوعی به تبعیت از تمامی شریعت معتقد نیستند بیشتر به این مکاتب روی می آورند تا افرادی که به مذهب و شریعت خاصی پای بند هستند. اساساً فرق دین و مذهب در چیست؟

♦ در عرف، مذهب هم بخشی از دین است. بطور مثال دین اسلام دارای مذاهب مختلفی است که شاخه‌های متفاوت یک دین محسوب می‌شوند، ولی یک دین کلیتی است که صاحب یک مجموعه خصوصیات بسیار بیشتر از مذاهب است. در واقع وجوه مشترک مذاهب و زیر مجموعه‌های یک دین را در کلیت آن، دین می‌گوییم. مذهب جزمیت بیشتری دارد تا دین، زیرا مایل است بر استقلال و حقانیت خود تأکید کند. بنا بر این در دین حالت وسعت نظری بیشتری وجود دارد. البته مذاهب و خصوصاً مکاتب عرفانی موجود در یک دین نیز به نوبه خودشان دارای جاذبه‌هایی هستند که مورد کشش بعضی از افراد قرار می‌گیرند. بسیاری از ادیان به شاخه‌های مختلفی از مذاهب تقسیم می‌شوند. بطور مثال دین مسیح در ابتدا بسیار ساده بود. تنها حضرت مسیحی بود و امتی و یک مجموعه بیانات شفاهی که بعدها به صورت *انجیل* درآمد و در آن موقع هیچ چیز نشانه‌ای دال بر این همه گروه منشعب از دین مسیح در زمان‌های بعدی وجود نداشت. بعدها در قرن دوم میلادی انشعابات بوجود آمد که حتی در اصول اعتقادات هم به یکدیگر معترض شدند.

خلاصه باید بگویم که دین مثل درختی می‌ماند که مذاهب و دسته‌های عرفانی شاخه‌های آن هستند. این شاخه‌ها ممکن است برگ‌ها و ثمرات مختلفی داشته باشند که از جزمیت بیشتری برخوردارند. بنا بر این دین را باید به صورت یک کل در نظر گرفت که بسیار بسیط است ولی در همین دین، آنجا که وارد جزئیات می‌شود و تفصیل پیدا می‌کند، مسئله مذهب‌گرایی بوجود می‌آید.

• مکاتب عرفانی دارای چه خصوصیات اند که برای افراد تا این حد جاذبند؟

♦ برای نسل ما این موضوع به قرون ۱۶ و ۱۷ میلادی بر می‌گردد. در آن زمان، یک نوع بازنگری در افکار و اندیشه‌های افراد پدید آمد. علتش هم این بود که در قرون وسطی پیروان ادیان معتقد بودند به هر وسیله، حتی با اعمال خشونت آمیز انسان را باید به خدا وصل کرد. لذا نگرش پیروان دینی بر این اساس شکل گرفت که دین تحکم دارد. تا اینکه در دوره رنسانس باورهای انسان تغییر کرد و تعدیل شد. اعتقادات جزمی کنار رفتند و مردم یاد گرفتند که باید به طریق دیگری در مورد خود و اعمال خود بیندیشند و همین تجربه نظری در ابعاد وجودی خویش، نقطه تمایلات انسان به مذاهب عرفانی را بست. لذا یک نوع احیا نگری نسبت به مذاهب عرفانی در کلیه مذاهب مسیحی پدید آمد. بنا بر این می‌بینیم که گرایش به عرفان در جریانیه که انسان از ظواهر دین زده می‌شود و برخی شعائر و مراسم مذهبی را مغایر با روح خود و ارتقای روحانیش

می‌یابد، تشدید می‌شود و آدمی به دنبال گشوده‌ای می‌رود که بتواند نیازهای روحیش را برطرف کند. پس می‌بینیم که کنکاش مردم برای یافتن مکاتب عرفانی مربوط به نیازشان، به اعتقادات اصیل دینی منجر می‌شود و همانطور که دین دارای نظامی شریعتی است، مکاتب عرفانی نیز نوعی نظام خانقاهی شبیه به شریعت را در درون خود دارند. در حقیقت مردم به دنبال ارضای نیازهای روحی بر جای مانده، به عرفان روی می‌آورند. این مطلب شامل همه مردم از جمله جوانان می‌باشد.

● چرا چنین کششی در قشر جوانان بیشتر از سایر اقشار جامعه است؟

♦ عرفان دارای جنبه‌ای است که همه اقشار مردم را به سوی خود جلب می‌کند و بالاخص جوانان را. عوامل بسیاری از این گرایش‌ها دخیل است. یکی از آنها راز و رمزی است که ستون اصلی مکاتب عرفانی را تشکیل می‌دهد. این نکته که عرفان سرّی است که شیخ باید به مریدش بدهد و در عین حال هم دارای محتوای روحانی است، باعث کشش مردم بخصوص قشر جوان می‌شود که همواره به دنبال کشف چیزی می‌گردد. البته این یک علت بیرونی است که جوان امروزی در قرن بیست و یکم نوعی عصیانگری نسبت به ارزش‌های کهن نسل قبل از خود دارد. حتی اگر پدر و مادر آنها هم وابسته به یک فرقه عرفانی باشند، ولی چون جوانان در این زمان اغلب افکار، اعتقادات و ارزش‌های نسل قبل از خود را به زیر سؤال می‌برند، لذا علاقه‌ای هم به فرقه عرفانی پدر و مادر نشان نمی‌دهند. ولی به

مکاتب عرفانی دیگر رغبت دارند. بطور مثال من افرادی را می‌شناسم که معتقد به تصوف اسلامی هستند، ولی جوانان این خانواده‌ها تمایلات عرفانی دیگری دارند. مثلاً به خواندن عرفان بودایی علاقمندند. البته نمی‌توان در این مورد یک حکم کلی داد که در مورد همه جوانان صدق کند، ولی اغلب چنین است. شما توجه کنید همین جریان داستان‌ها و فیلم‌های "هری پاتر" که امروزه یکی از پرفروش‌ترین و پرکشش‌ترین کتاب‌ها و فیلم‌هاست، در خلال داستان مضامین و عناصر عرفانی‌اند. اگر دقت کنید، تمام عناصر واقعه، رازآمیز جلوه می‌کنند و همین رازوری آنهاست که چنین جذّابیتی برای جوانان و نوجوانان دارد. حال هنر مکاتب عرفانی هم در این است که به این غرابت دامن می‌زنند به این معنا که هرچه مکتبی از عناصر رازآمیزتری برخوردار باشد، کشش آن خصوصاً برای جوانان بیشتر است.

● در همین جا می‌خواهم به نکته‌ای اشاره کنم. ادیانی که دارای مراسم و شعائر صوری و دسته جمعی هستند، مثل دیانت حضرت مسیح که در کلیسا دعا‌های مذهبی را دسته جمعی می‌خوانند، پیروان این ادیان گرایش کمتری به مکاتب عرفانی نسبت به سایر ادیان دارند. مثلاً در دیانت اسلام در ایام محرم به علت هیجاناتی که در اثر اجرای مراسم مذهبی ایجاد می‌شود، کشش خاصی برای جوانان ایجاد می‌کند و ظاهراً نسبت به سایر مراسم و شعائر، قدرت بیشتری دارند و در جامعه زنده‌تر است. با وجود چنین دلایلی می‌توان میزان

گرایش به عرفان و مکاتب عرفانی را به عناصر دینی و نوع مراسم آن ارجاع داد؟

♦ به نوعی می‌توان چنین فرض کرد. چرا که یکی از عواملی که باعث کشش مردم به مکاتب عرفانی می‌شود، وحدت جمعی است. نهایت عرفان این است که فردی می‌خواهد در خدا مستحیل و فنا شود. یکی از تمرین‌ها برای این فنا در مکاتب عرفانی، فانی شدن در جمع است، یعنی مذاهب عرفانی می‌کوشند تا انسان بتواند خودش را در جمع فنا کند و همین اتحاد در جمع و در نهایت حق را در کل حس کردن، برای افراد کشش زیادی ایجاد می‌کند. تعبیری که عرفای مسلمان از آن استفاده می‌کنند، این است که قطره‌ای است که با قطرات دیگر جمع می‌شود و دریا را می‌سازند، یا سیمرغی است که در حقیقت سی مرغ است. در واقع، مکاتب عرفانی تمایلات وحدت نوع بشر را دامن می‌زنند. فردی که در جمع عرفانی حاضر می‌شود، می‌خواهد که خدای واحد را در جمع ببیند. به عبارت دیگر، چون خدا را مستحیل در کل می‌داند، اگر بتواند با مراسمی با دیگران یکی شود، آن وقت می‌تواند خدا را ببیند. در واقع جمعی که علائق پیوسته و مرتبطی داشته باشند و بتوانند حرکات واحدی از خود نشان دهند، وحدتی را به نمایش می‌گذارند که نشان از وحدت خدا دارد. به همین دلیل است که در اسلام در عاشورا و اصولاً ایام محرم حرکات جمعی صورت می‌گیرد. اعمال واحد، حرکات واحد که در نهایت شکل و صورت واحدی به خود می‌گیرند. یکی از هنرهای عالم عرفان و سحرآمیز بودن آن و تأثیرگذار بودنش همین

حرکات دسته جمعی برای رسیدن به محبوب است که به دین هم سرایت کرده است. در کلیسا نیز وقتی عده‌ای دور هم جمع می‌شوند و سرود واحدی می‌خوانند، آن احساس خداگونه در جمع و یافتن فرد به عنوان یک قطره در دریا به خوبی تعبیر می‌شود و همین رفتار کشش خاصی را برای افراد ایجاد می‌کند.

البته نباید چنین پنداشت که کشش‌های عرفانی در مسیحیت تنها از طریق سرودها و آئین‌های جمعی کلیسایی ارضاء می‌شود، چرا که بسیاری از مسیحیان به فرق اسلامی، بودایی و هندی گرایش دارند، بخصوص جوانانشان. اگر دقت کنید، آنها به مکتب عرفانی مولانا و هنر شرقی بسیار علاقمندند. بنا بر این نمی‌توان صراحتاً گفت که در ادیانی که مراسم و شعائر دسته جمعی دارند، پیروان آن ادیان گرایش کمتری به مکاتب عرفانی از خود نشان می‌دهند.

• آنچه مطرح شد، عوامل بیرونی گرایش به عرفان بود. حالا می‌خواهم بدانم که عرفان در درون خود چه عناصر و خواصی را داراست که همان طور که گفتید، برای قشر جوان جاذب است؟

♦ ببینید! اولین نکته، وصول به خدا است. اعتقاد به وجود خدا و رسیدن به او، یک امر فطری است. و در این میان، عرفان مدعی است که بهترین طریق را برای وصول به خدا تعبیر و تدبیر کرده است. ولی در مذاهب چنین نیست. به این صورت که در مذاهب، خدا صاحب تنزیه و تقدیس است که دست هیچ کس به او نمی‌رسد. در حالی که در عرفان، خدایی که در

نهایت تقدیس است و از هر چیزی منزّه، دسترسی به آن حضرت و اتصال با او ممکن است. به عبارتی اگر در عرفان خدا به عنوان وجودی دور از ما مطرح است، ولی در عین حال هم می‌توان با مراقبه و دعا به همان وجود دور، دست یافت و با او یکی شد و همین امکان، کششی را در افراد ایجاد می‌کند، تا بتوانند به خدایی که می‌پرستند، نزدیک شوند. در حالی که در مذهب، تنها می‌توان خدا را پرستید و خدا آنقدر منزّه و مقدس است که امکان وصول به او نیست. به خاطر همین مذاهبی که جنبه‌های عرفانی آنها و دورنمای وصول به حق در آنها قوی‌تر است، پیروان بیشتری دارند. یکی دیگر از عواملی که در عرفان برای افراد، کشش خاصی ایجاد می‌کند، این است که انسان را جزئی از عالم وجود می‌دانند، جزئی مفید و اثرپذیر که می‌تواند هم ابلیس شود و هم رحمان، امکان هر دو هست. او می‌تواند با دارا شدن اوصاف هر یک از آنها در جهان اطراف خود اثرگذار. بدین معنا که ورود و خروج فرد به مکاتب عرفانی می‌تواند در عالم تأثیرگذار باشد و مکاتب عرفانی با حفظ چنین خصوصیات برای افراد، حس مفید بودن و مؤثر بودن را برای آنها حفظ می‌کنند. به عبارتی مکاتب عرفانی چیزی را از آن افراد میکند که خود موجب کشش افراد به طرف عرفان می‌شود. در مکتب عرفانی، ما دارا هستیم، ما مالکیم و این مالکیت را می‌توانیم نشان دهیم و این در حالی است که این دارایی با دارایی دینی تفاوت دارد. دین حصن حصینی است، قلعه

محکم و یابرجایی است که ورود و خروج افراد به آن، در قوام دین سهمی ندارد، فقط باعث حفظ او می‌شود، ولی چیزی را از آن فرد نمی‌کند. به تبع در مذاهب هم چنین است. اما در مکاتب عرفانی، سالک در همه چیز سهم و شریک است.

• این تفاوت ناشی از چیست؟

♦ می‌دانید، این تفاوت ناشی از آزادی عمل است که در عرفان وجود دارد و آن را متفاوت از آنچه در دین و مذهب است، می‌کند. در عرفان، فرد دارای چیزی است که از آن اوست. همانقدر که او می‌تواند مسیری را برای وصول به خدا پیدا کند، دیگری هم می‌تواند، بدون اینکه این مسیرها در هم تداخل کنند. هر کس آزاد است تا با تمام آنچه کسب کرده، راهی را در زندگی برای خود بیابد و آزاد باشد. بطور مثال در عرفان، فرد آزاد است که با همه افراد از هر نوع دین، مذهب و مسلکی معاشرت کند، در حالیکه بعضی از ادیان امکان معاشرت و پیوند با سایر ادیان را منع کرده‌اند. و حال در عرفان چنین محدودیت‌هایی برداشته شده است و اغلب عرفا با همه مردم اعم از هر طریقت و مسلکی معاشرت می‌کنند. ابوسعید اسی الخیر و ابوالحسن خرقانی در تصوف اسلامی و فرانسوی آسیزی در مسیحیت نمونه‌های بارز این حقیقت‌اند و همین آزادی عمل در عرفان به همه افراد اجازه می‌دهد که بدون هیچ مانعی در عوالم عرفانی ترقی کنند و به دنبال آرامش و حقیقت بگردند.

بقیه در صفحه ۴۹

بشنوید ای دوستان این داستان
در حقیقت نقدِ حال ماست آن
مولوی

به نویسنده جوان از دیارِ حم

در جستجوی جهان نو

ایرج خادمی

بعد از شیکاگو

”مونه زوما اسکول- کالیفرنیا شمالی“ به مدرسه پلی تکنیک کالیفرنیا (کلیول) راه یافت و موفق به اخذ درجه مهندسی در رشته کشاورزی شد. فراخوان نقشه جهاد کبیر اکبر روحانی را مشتاقانه استقبال کرد و به کشور زیمباووه مهاجرت نمود. به دنبال فتوحات روحانی وسیعش در زیمباووه از سوی بیت العدل اعظم به عضویت هیأت مشاورین قاره‌ای در افریقا منصوب شد و چندین دوره به این خدمت جلیل قائم بود. پس از اتمام این خدمت تصمیم گرفت که در زیمباووه بماند و به عنوان عضو معمولی آن جامعه آماده اجرای اوامر مؤسسات امری کشور خود باشد.

امین بنانی

فکر او از اول این بود که در رشته کشاورزی تحصیل کند، به ایران بازگردد و به ایجاد مزارع نمونه پردازد، اما تماس با چند بینشمند بهائی و عالم دانشگاهی مسیر او را تغییر داد و به

تا اینجای داستان را از زبان یکی از قهرمانان آن- با کم و زیادهایی که من نویسنده حسب ضرورت یا بر اساس مطالبی که از سایر قهرمانان داستان شنیده بودم- (لطفاً مراجعه بفرمایید به یادداشت شماره ۱ در ذیل بخش پایانی داستان) گوش کردیم، و دیدیم که نه یارِ غار در پی شش ماه ”شریک مجلس و گرمابه و گلستان“ بودن، بالاخره در شهر شیکاگو از هم جدا شدند و هریک به دنبال سرنوشت خود رفتند.

حال از زبان نویسنده این مقاله که با تعدادی از آن‌ها یار به صحبت نشسته و اطلاعاتی به دست آورده بشنویم که پس از جدایی بر آنها چه گذشت و هریک به کدامین مرتبت رسید.

شیدان فتح اعظم

پس از گذراندن سال آخر دبیرستان در

قلمرو تاریخ کشاند. نخست سال آخر دبیرستان را همزمان با شیدان فتح اعظم و در همان مدرسه‌ای که او تحصیل می‌کرد به اتمام رساند. سپس به دانشگاه استنفورد راه یافت و در رشته تاریخ موفق به اخذ دانشنامه لیسانس شد. ادوار فوق لیسانس و دکترا را به ترتیب در بخش تاریخ دانشگاه‌های کلمبیا و استنفورد گذراند. در سال ۱۹۴۸ به اراده حضرت ولی امرالله به عنوان نماینده جامعه بهائی در "شورای اقتصادی و اجتماعی" سازمان ملل متحد شرکت کرد. یک سال بعد مأموریت یافت تا به ژنو برود و از مطالبی که در آن زمان بر جامعه بهائی ایران وارد می‌شد در پیشگاه "کمیسیون حقوق بشر" سازمان ملل متحد دادخواهی کند. متعاقباً به اراده مبارک به عضویت کمیته دائمی دادخواهی بهائی منصوب شد. در آغاز نقشه جهاد کبیر اکبر روحانی به اتفاق همسر خود به یونان مهاجرت کرد و آن سرزمین را به روی امرگشود. به همین دلیل عنوان افتخار آمیز "نایت آو بهالله- فارس امر حضرت بهالله" نصیب او و همسرش شد. پس از پنج سال خدمت در یونان ناگزیر شد به امریکا بازگردد. در بازگشت یک چند در دانشگاه هاروارد تدریس کرد و سپس به عنوان استاد کرسی و رئیس بخش مطالعات خاورمیانه‌ای دانشگاه "یو. سی. ال. ای" برگزیده شد. وی در این سمت بیش از سی سال به تربیت دانشجویان جوان پرداخت. از سال ۱۹۸۴ تا این اواخر به عنوان یکی از اعضای هیأت امنای حقوق الله در قاره امریکای شمالی خدمت کرد. مقالات و تألیفات او به زبان‌های انگلیسی و فارسی جزو

معتبرترین انتشارات تحقیقی و اسناد دانشگاهی در زمینه‌های تاریخ معاصر، ادبیات تطبیقی، مطالعات فرهنگی و ایران‌شناسی به شمار می‌رود.

نصرالله راسخ

او هم به دانشگاه استنفورد راه یافت و پله‌های موفقیت را تا اخذ درجه دکترای تاریخ از آن دانشگاه پیمود. پس از فراغت از تحصیل چهار سالی را در همان دانشگاه تدریس کرد. سپس به دعوت مدرسه "وردی والی" به "سدونا" از ایالت اریزونا رفت و دو سالی هم در آن مدرسه به تدریس مشغول بود. آنگاه به درخواست کالج معروف "لوئیس اند کلارک" به "پرتلند" از ایالت آرگان نقل مکان کرد و چهل سال بعد را به کار پُرژمر تدریس در آن کالج ادامه داد. پنج سال پیش کرسی استادی را پس از سال‌ها تعلیم و تحقیق ترک کرد و به عنوان استاد ممتاز به افتخار بازنشستگی نایل آمد. در تمامی مدتی که به کار تدریس مشغول بود متوازیاً در سطوح مختلف محلی و ملی خدمت کرد، از جمله چندین سال در هیأت مدیره مدرسه بهائی "بوش" افتخار عضویت داشت. در حال حاضر گاهی به دعوت مؤسسات آموزشی بهائی برای سخنرانی یا تدریس به نقاط مختلف امریکا مسافرت می‌کند.

فرهنگ جاوید

او از همان زمان که در ایران بود می‌دانست که خواهان ورود به مدرسه مهندسی و اشتغال



متوجه شد که سازمانی که برای آن کار می‌کند قرار است یکی از واحدهای صنعتی خود را که در غرب امریکا (اورت از ایالت واشنگتن) واقع شده بفروشد. رئیس کمپانی که با او میانه خوبی داشت به او پیشنهاد کرد که آن واحد را بخرد، و فرهنگ که دلش می‌خواست کارفرمای خودش باشد این پیشنهاد را پذیرفت و از سال ۱۹۸۴ به عنوان مالک این واحد به "اورت" منتقل گردید. اینک بیش از بیست و دو سال است که وقت خود را بین اداره این واحد و خدمات امری در سطوح مختلف تقسیم کرده است.

فیروز کاظم‌زاده

پدر فیروز، مرحوم کاظم کاظم‌زاده، عضو سفارت ایران در مسکو بود، به همین دلیل فیروز در آن شهر متولد شد و تحصیلات ابتدائی و متوسطه خود را در همان شهر طی کرد. او هم به دانشگاه استنفورد قدم گذارد، مدارک لیسانس و فوق لیسانس خود را در رشته تاریخ از آن داشگاه دریافت کرد و به دلیل نتایج ممتازی که در آن دانشگاه بدست آورد به دانشگاه هاروارد راه یافت. دکترای خود را در رشته تاریخ از این دانشگاه دریافت کرد. چندین سال به عنوان عضو آکادمی در بخش تاریخ دانشگاه‌های استنفورد و هاروارد به تحقیق مشغول بود و سرانجام به استادی دانشگاه ییل رسید. حین تدریس چندین بار مدیریت ادوار فراتر از لیسانس این دانشگاه را در بخش تاریخ به عهده داشت. به عنوان استاد مدعو در دانشگاه‌های استنفورد، هاروارد، کلمبیا،

در فعالیت‌های صنعتی و تولیدی است. پس از رسیدن به شیکاگو به تقویت زبان انگلیسی خود ادامه داد و برای تأمین هزینه‌های زندگی و دانشگاهی به چند کار همزمان دست زد. بزودی به دانشگاه ایلینوی که در رشته‌های مهندسی دارای شهرت و اعتباری بود راه یافت. در این دانشگاه به اخذ درجات لیسانس و فوق لیسانس در مهندسی مکانیک نایل آمد. دوره دکترای این رشته را نیز آغاز کرد ولی ناگزیر شد این دوره را ناتمام بگذارد و بطور تمام وقت به کار پردازد. او در بخش صنایع پیشرفته امریکا موقعیت‌های خوبی بدست آورد و قابلیت‌های بازاریابی و مدیریتش را بروز داد. به موازات اشتغالات صنعتی، در بسیاری از مؤسسات ملی بهائی فعال بود، از جمله مدتی مدیریت مدرسه "گرین ایکر" را به عهده داشت. در سال ۱۹۵۷ به امر حضرت ولی امرالله به اتفاق همسر و فرزندان اول و دومش به فرانسه مهاجرت کرد و پس از چندی به عضویت اولین محفل ملی آن کشور درآمد. هنوز در فرانسه بود که بر حسب تصادف با یک صاحب صنعت امریکایی مواجه شد. این صاحب صنعت شغلی را در شعبه فرانسه خود به او پیشنهاد کرد. او با توجه به نیاز مبرمی که به تحصیل درآمد داشت پیشنهاد او را پذیرفت. فشار مالی بالاخره فرهنگ را وادار کرد که به امریکا برگردد و در سازمان‌های صنعتی مختلف به کار پردازد. کاردانی و کفایت مضاعف او در بخش‌های تولید و بازاریابی موجب شد که در یکی از این سازمان‌ها تا مقام معاونت اجرایی ترقی کند. حین اشتغال در آخرین شغل استخدامی خود

قطعه‌نامه‌های متعددی از سوی کنگرهٔ آمریکا به جانبداری از جامعهٔ بهائی ایران که زیر فشار و بیداد قرار داشت بشود. تعدادی از متنفذترین سیاستمداران آمریکا در دستگاه دولت یا کنگرهٔ این کشور شاگردان یا همشاگردان سابق فیروز بودند و به دانش و صداقت و شخصیت فرهیختهٔ او اعتماد



داشتند. اقدامات متواتر کنگرهٔ آمریکا به حمایت از بهائیان هوشنگ جاوید، روح‌الله زرگریپور، منوچهر جاوید و روح‌الله رحمانی. ایران بر بسیاری از دیگر ردیف ایستاده از چپ به راست: فیروز کاظم‌زاده، شیدان فتح اعظم، نصرالله راسخ، فرهنگ جاوید و امین بنانی.

نیز برانگیخت تا به صدور قطعه‌نامه‌های مشابه دست زنند. مجموع این صداها از حدت و شدت آزار بر بهائیان ایران در سال‌های بی‌لجامی بعد از انقلاب کاست. در سال ۱۹۹۹ از طرف پرزیدنت کلینتون به عضویت "کمیسیون ریاست جمهور برای آزادی جهانی مذاهب" منصوب شد و دو دوره در این سمت خدمت کرد. فیروز مدت سی و پنج سال به عنوان عضو، و ضمن آن به تواتر، به عنوان رئیس، منشی و سرپرست ادارهٔ روابط خارجی محفل ملی بهائیان آمریکا خدمت کرد. در این مدت او تنها ایرانی بود که به منقبت عضویت در آن تشکیل جلیل نایل آمده بود. در عین حال به بسیاری از مناطق جهان در اروپا، آمریکای جنوبی، استرالیا و زلاند نو برای تدریس در مدارس یا سخنرانی در مجامع بهائی سفر کرد.

کالیفرنای جنوبی، هایفا و مسکو تدریس کرد و سرانجام در سال ۱۹۹۲ پس از چهل سال خدمت آکادمیک به عنوان استاد ممتاز بازنشسته شد. کتب و مقالات او در مسائل مربوط به ایران و جمهوری‌های جنوبی اتحاد جماهیر شوروی در قرون نوزدهم و بیستم، از اهم بررسی‌های تاریخی-سیاسی-جغرافیایی مربوط به این مناطق حساس بشمار می‌رود.

گذران ادوار درخشان و دیرپا در مراکز عمدهٔ علمی، شناخته شدنش به عنوان یکی از فعالان و مدافعان حقوق بشر و افزون بر اینها تخصص کم‌نظیرش در تاریخ و فرهنگ روسیهٔ او را چهره‌ای سرشناس کرد. این شناخت‌ها باعث شد که دادخواهی‌های او به نمایندگی محفل ملی آمریکا و به دفاع از بهائیان ایران در نزد مقامات آمریکایی مؤثر افتد و منجر به صدور



و بالاخره به فهرست خدمات امری او باید اضافه کنیم کار ارزنده‌ای را که به عنوان ادیتور مجموعه‌های *ورلد آردر* بین سال‌های ۱۹۶۶ و ۲۰۰۰ انجام داد.

روح‌الله زرگرپور

او هم چون فرهنگ جاوید مغز مهندسی و توان

سازماندهی داشت. پس از تلاش‌های نخستین در جهت شناسایی سیستم آموزشی آمریکا و رساندن خود به سطحی که بتواند تحصیلات خود را در یک مؤسسه آموزشی

گردهمایی پنجاهمین سالگرد ورود گروه به آمریکا (شیکاگو ۲۰۰۴). ردیف نشسته از چپ به راست: هوشنگ جاوید و منوچهر جاوید (صندلی روح‌الله زرگرپور و روح‌الله رحمانی در ردیف جلو خالی نگاه داشته شده است). ردیف ایستاده از چپ به راست: فیروز کاظم‌زاده، شیدان فتح اعظم، نصرالله راسخ، فرهنگ جاوید و امین بنانی.

ممتاز آمریکا ادامه دهد، به "ام. آی. تی" - انستیتو تکنولوژی ماساچوست - راه یافت و مدارک لیسانس و فوق لیسانس خود را در رشته مهندسی برق از آن مرکز علمی دریافت کرد. بلافاصله در بخش صنایع آمریکا مشغول به کار شد و در هر سازمانی که کار کرد یادگار خوبی از دقت، مهارت و صداقت بجای گذاشت. در عالم امر نیز عضوی وفادار و خدمتگزار بود. حدود شش سال پیش در حالی که از توان جسمی و قدرت روحی خوبی برخوردار بود طعمه یک ویروس غذایی قرار گرفت و بطور ناگهانی از پای درآمد.

هوشنگ جاوید

او و عموزاده‌اش منوچهر جاوید سال چهارم

دانشکده پزشکی دانشگاه تهران را رها کرده و به آمریکا آمده بودند تا از مکتب پیشرفته‌تر و پویاتری در علوم پزشکی سود ببرند. اما قضایا بدان سادگی‌ها نبود که بدو تصور می‌کردند: «که عشق آسان نمود اول، ولی افتاد مشکل‌ها!» بزودی مشکل زبان، لنگی در علوم طبیعی و مشکل راهیابی به یک مدرسه پزشکی خوب، چهره ناموافق خود را نشان داد. خوشبختانه مشکل یافتن مدرسه به یاری دوست بهائی امریکایی "کارل شفلر" حل شد. کارل آنان را به دانشگاه ایلینوی معرفی کرد و هر دو به یاری بخت بلند و کارنامه خوب تحصیلی که از ایران به همراه داشتند بدان دانشگاه راه یافتند. هوشنگ می‌نویسد: «حتا گفتن آنکه در دو سال اول بر ما چه گذشت آسان نیست، کافی نبودن زبان انگلیسی، حجم سنگین علوم

طبیعی، شمار و مقدار هول انگیز کتب پزشکی، و در کنار اینها نداشتن پول برای پرداخت شهریه و کرایه مسکن و اجبار به کار کردن شبانه...» به هر حال، آنان به لطف همت بلند و اراده شکست ناپذیر همه این موانع را پشت سر گذاشتند، دوره طب عمومی را در مدتی بابتسه کوتاه تمام کردند و به دلیل حاصل خوب کارشان بلافاصله وارد دوره تخصصی شدند.

هوشنگ تخصص جراحی خود را شش ساله تمام کرد و همزمان به کار سنگین دیگری که عبارت باشد از اخذ درجه دکترا (پی. ایچ. دی) در علوم پزشکی دست زد. همین رشادت‌ها موجب شد که از طرف یکی از ناموران جهان در زمینه جراحی مدرن قلب به همکاری دعوت شود. علی‌رغم خستگی مفرط و دودلی‌های اولیه، هوشنگ

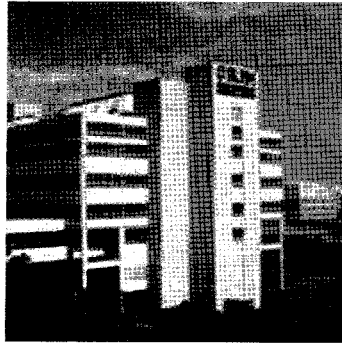
این دعوت را پذیرفت و دوره طولانی و حوصله شکن این تخصص را نیز پشت سر گذارد. بزودی نام او و تیم جراحی قلب "راش مدیکال کالج" (عکس بالا) در اکناف جهان پزشکی پیچید. او طی سی سال بعد با نجات دادن جان هزاران بیمار، تعلیم صدها تخصص جوان، تحریر نزدیک به ۱۳۰ مقاله علمی، ابداع تکنیک‌های تازه در باز کردن رگ‌های بسته قلب و ارائه رسائل تحقیقی گرانبها در کنفرانس‌ها و سمینارهای بین‌المللی، سهمی والا به جامعه بشری تقدیم نمود. گفتنی آن که

در اکثری از سال‌هایی که به آن کوشش‌های فوق طاقت مشغول بود، امر را از یاد نبرد و به عنوان عضو هیأت معاونت صمیمانه به جامعه بهائی امریکا خدمت کرد. در حال حاضر دوران بازنشستگی را می‌گذراند.

منوچهر جاوید

بخشی از سرگذشت این پوینده جوان را که امروز رنگ سالخوردگی بر چهره او نشسته است ضمن شرح حال پسر عمش، هوشنگ جاوید، شنیدید. بقیه سرگذشتش را در این مقطع

خواهید شنید. پس از طی دوره عمومی طب، به بخش جراحی دانشگاه ایلینوی که شعبه‌های پاتولوژی و مغزو اعصاب را نیز شامل می‌شد راه یافت. بعد از چندی به بوستون رفت و در بخش "لی‌هی" از دانشگاه "تافت" همان رشته را دنبال کرد و



سپس در بخش مغزو اعصاب "ماساچوست جنرال هاسپیتال" وابسته به دانشگاه هاروارد تخصص خود را به کمال رساند. با این توشه علمی سنگین بود که به تقاضای دانشگاه ویسکانسین به آن دانشگاه پیوست و پس از سال‌ها عمل و تدریس و تعلیم به عنوان جراح مقدم و پروفیسور کامل به ریاست بخش مغزو اعصاب بیمارستان آن دانشگاه برگزیده شد (اولین پزشک ایرانی که در امریکا به چنین مقامی می‌رسید). بالاخره پس از چهل سال اشتغال به یکی از شریف‌ترین حرفه‌های انسانی

چنین جستند راه سرفرازی
از آن این داستان گفتم که امروز
بدانی قدر و برهیچش نبازی ۲

یادداشت‌ها

۱- بخش نخست این داستان تا مقطعی که نه مسافر جوان برای شرکت در جشن‌های یکصدمین سال تأسیس آئین بهائی به شیکاگو می‌روند، ترجمه آزاد و کوتاه شده‌ای است از خاطرات خصوصی دکتر فیروز کاظم‌زاده:

To the New World; a memoir, Firuz Kazemzadeh; limited edition; privately printed by the author for the occasion of the 50th anniversary of the group's get together at the Bosch Bahá'í School, 1994.

برگرداننده مقاله، به ملاحظه گنجایش محدود صفحات نشریه، ضرورت اشاره به بعضی از سوابق تاریخی، و اقتضای حال زبان، به حذف، الحاق، یا تعدیلات جزئی در متن انگلیسی نوشته، در حدی که به اصالت تاریخی داستان لطمه نخورد، ناگزیر بوده است. به همین دلیل از کاربرد علامت نقل قول (») در مقاطعی که به نوشته‌های دکتر کاظم‌زاده ارجاع شده خودداری کرده است.

بخش دوم داستان از آنجا که به سرگذشت مسافران جوان بعد از شیکاگو مربوط می‌شود، حاصل اطلاعاتی است که آقایان فرهنگ جاوید، امین بنانی، نصرالله راسخ، منوچهر جاوید و فیروز کاظم‌زاده به درخواست نویسنده در اختیار او گذاشته‌اند. از این فرصت استفاده کرده از همه آن بزرگواران تشکر می‌کند.

۲- دو بیت شعر پایان مقاله مأخوذ از چکامه بلند "در امواج سند" اثر شادروان دکتر مهدی حمیدی شیرازی است که نویسنده با جزئی تعدیلی در مصرع دوم، آن را مناسب حال پیام مقاله کرده است. ■

به افتخار بازنشستگی نایل آمد. در همین زمان‌ها بود که موقوفه مهمی از طرف دو تن از بیمارانی که به یاری دست‌های توانای او شفا یافته بودند به نام او در دانشگاه ویسکانسین تأسیس شد و در کنار آن یک کرسی استادی دائم به نامش برپا گردید. از جمله نوآوری‌هایش کاربرد یک نوع دارو بود برای کاستن فشار مغز حین عمل جراحی. این دارو در زمان خود جان هزاران بیمار را در اکناف جهان نجات داد. این بدعت توأم با ابداعات دیگر موجب شد که عنوان محقق برجسته سال به او تعلق گیرد و نامش در سالنامه مشهور *هوانیزه* در ردیف یکی از پزشکان نامور آمریکا در قرن بیستم درج شود. او همه دست آوردهای غرور انگیزش را مرهون نظر لطف و مرحمت حضرت بهاء‌الله می‌داند و این نکته را با زبانی شکرآمیز پیوسته و در هر جا تکرار می‌کند.

روح‌الله رحمانی

او قبل از آنکه به آمریکا بیاید تحصیلات خود را در رشته مهندسی کشاورزی در ایران به پایان رسانده بود. در آمریکا به شعبه "ریورساید" دانشگاه کالیفرنیا جنوبی راه یافت و درجه فوق لیسانس خود را از آن دانشگاه دریافت کرد. در بازگشت به ایران ارمغان جالبی به هم‌میهنان خود تقدیم نمود: طراحی باغچه به شیوه نوین: Landscape Architecture طرح‌های رنگین و فوق العاده زیبای او چه بسیار فضاهای باز عمومی و خصوصی ایران را زینت داده است. بلی آنان که از این پیش بودند

یادی از روح انگیز فتح اعظم

مهاجر جزیره کاپری

شفیقه فتح اعظم

منشیگری را بیاموزند و افزودند که بعدها هر پرونده‌ای را که باز می‌کردم و خط زیبا و امضای ایشان را می‌دیدم برابم خاطره‌ای شیرین تجدید می‌شد.»

سپس روح انگیز خانم به لجنة مهاجرت ملی مراجعه می‌کنند و لجنة جزیره کاپری را که یکی از اهداف نقشه دهساله محفل ملی ایتالیا بود به ایشان پیشنهاد نمود. روح انگیز خانم پس از قبول پیشنهاد لجنة، فوری اقدام و به کارهای مقدماتی سفر می‌پردازند، خانه و زندگی ۶۳ ساله را برهم می‌چینند و به سوی مقصد مهاجرت پرواز می‌کنند.

مرحله اول رم پایتخت زیبای ایتالیا بود که چندی در آن برای ملاقات با محفل ملی و تعیین نقشه صحیح می‌مانند. اعضای محفل به ایشان می‌گویند « شما می‌دانید که چه تصمیم مهمی می‌گیرید؟ ندانستن زبان در جزیره‌ای که در آن احدی آشنا ندارید در این سن برای شما بسیار مشکل خواهد بود» ولی ایشان در جواب می‌گویند «مصمم هستم و تا حدی که در قوه

آتش عشق به خدمت و مهاجرت در قلب و روحش شعله‌ور بود و آرزویی دیگر در دل نداشت ولی وظائف خطیر در تشکیلات طهران و پرستاری مادر پیر و ناتوان وی را از لذت مهاجرت که آرزوی دیرینش بود محروم ساخته بود.

در سال ۱۹۶۵ بعد از صعود مادر بلافاصله وسائل مهاجرت خود را فراهم آورد و استعفا خود را به ساحت محفل روحانی طهران تقدیم نمود و سرکار خانم طاهره رادپور بجای ایشان به سمت منشی محفل انتخاب شدند.

چندی پیش که در مدرسه تابستانه تنسی- نشویل دعوت شده بودیم خدمت دوست عزیز دیرین خانم رادپور رسیدیم. ایشان تعریف می‌کردند: «وقتی بجای روح انگیز خانم انتخاب شدم بسیار نگران و ناراحت بودم و به ایشان گفتم من اصلاً کار اداری و منشیگری نمی‌دانم. جواب دادند نگران نباش من کمک خواهم کرد. سپس روح انگیز خانم چند روز تمام وقت خود را گذاشتند که به من کار

دارم کوشش خواهم کرد». روح انگیز خانم بعد از اقامت موقت در رُم به شهر ناپل می‌روند که از آنجا با کشتی به جزیره کاپری بروند. در ناپل به مدت یک هفته در منزل یکی از مهاجرین ایرانی، یعنی جناب کیانی که اتفاقاً همسر مهربان ایشان منور خانم از شاگردان مدرسه تربیت بودند، می‌مانند و تا حدی از اوضاع و احوال جزیره اطلاعات بدست



در مراسم غسل تعمید دختر کوچکشان به عنوان مادر خوانده شرکت کنند. روح انگیز خانم دوسه ماهی در هتل می‌مانند و با یک کتاب لغت فارسی/ ایتالیایی به قول معروف گلیم خود را از آب بیرون می‌کشند. ولی این کافی نبود. بنا بر این اول به فکر پیدا کردن خانه‌ای می‌افتند که بتوانند با عده‌ای از همسایه‌ها و مردم شهر که آشنا شده بودند بیشتر

می‌آورند (ذکر مدرسه تربیت شد درین جا باید بگویم که روح انگیز خانم در مدرسه تربیت دختران، ناظم و در حقیقت نایب رئیس مدرسه بودند، چون خانم شارب از احبای امریکایی که ریاست مدرسه را به عهده داشت زبان فارسی نمی‌دانست و روح انگیز خانم با ایشان همکاری داشتند). باری روح انگیز خانم بعد از اقامت کوتاه خود در ناپل رهسپار جزیره کاپری می‌شوند ولی در شهرک کاپری که توریستی و محل رفت و آمد موقت جهانگردان بود نمی‌مانند بلکه دهکده کوچک آناکاپری را که در قلّه کوه این جزیره که صخره‌ای آتشفشانی است برای اقامت خود انتخاب می‌کنند. به محض ورود سراغ هتلی را می‌گیرند که صاحب آن زن و شوهری ایتالیایی بودند. این زن و شوهر بعد از دوستان بسیار نزدیک ایشان شدند بطوری که بعداً از ایشان درخواست کردند که

معاشرت کنند و از آنان در خانه خود با غذاهای ایرانی پذیرایی نمایند. در نتیجه آپارتمان کوچک زیبایی در طبقه اول منزل پیدا کردند و با خانم و آقای صاحبخانه که در طبقه بالای خانه مسکن داشتند آشنا شدند. پس از برطرف شدن مشکل خانه، در پی این بر می‌آیند که با چه زبانی در معاشرت را با دیگران باز نمایند. دیگر کتاب لغت کافی نبود. به فکرشان می‌رسد که در مدرسه ابتدائی که در نزدیکی منزلشان بود نام‌نویسی کنند و شاگرد مدرسه شوند. مدیر مدرسه ایشان را در نهایت محبت می‌پذیرد و روح انگیز خانم به صورت مستمع آزاد در کلاس اول، به معلمی خانم راهبه جوانی، به درس و مشق مشغول می‌شوند.

در مدرسه رسم چنین بود که اگر شاگردی دیرتر و پس از آنکه زنگ مدرسه را زده بودند به کلاس وارد می‌شد زنگ اول را می‌بایستی

در گوشهٔ اطاق و پشت به کلاس بایستد. روح انگیز خانم روزی دیرتر از شروع کلاس می‌رسد و می‌گفتند: «هنگامیکه وارد شدم همهٔ بچه‌ها با چشم‌های نگران و مضطرب به من نگاه می‌کردند اما وقتی معلّم با تبسم جواب سلام مرا داد و من سر جایم نشستم همهٔ شاگردان با شعف و خوشحالی شروع به دست زدن کردند».

باری با رفتن به مدرسه با پدر و مادرهای این بچه‌ها هم آشنا می‌شوند و کم‌کم دوستان دیگری در دهکده پیدا می‌کنند و در آن دهکده به نام «سینورینا پرسیانا» یعنی خانم ایرانی شناخته می‌شوند.

یکی از داستان‌های جالب ایشان این بود که می‌گفتند «پس از یکی دو سال تنهایی در جزیره دلم گرفته بود. تصمیم گرفتم به یک مدرسهٔ تابستانه بروم که در شهر پروجا در ایتالیا تشکیل می‌شد. در آنجا روزی خانم ایتالیایی جوان خوش پوشی را دیدم که تبسم کنان به طرف من آمد و از من پرسید که آیا او را می‌شناسم؟ جواب دادم که صورت او آشناست اما نمی‌دانم که او را کجا دیده‌ام. آن خانم جوان با تبسم زیبایی گفت «من همان معلم مدرسهٔ شما هستم که بعد از آشنایی با شما و مطالعهٔ کتاب‌های بهائی و تحقیق، بهائی شدم. حال از آن لباس راهبگی در آمده‌ام، ازدواج کرده‌ام و تشکیل خانواده داده‌ام».

ما اعضای خانواده اغلب در تابستان نزد ایشان می‌رفتیم و از محضرشان لذت می‌بردیم. من می‌دیدم که ایشان روزی چندین بار برای خرید مواد اولیهٔ خوراک روزانه به بازار می‌روند.

یعنی تمام موادی را که لازم داشتند یک جا نمی‌خریدند. فکر کردم که شاید برای سنگینی بار است که می‌خواهند به دفعات بروند که آوردنش آسان باشد. روزی به ایشان گفتم «اجازه بدهید که من هم با شما بیایم که کمک کنم و بار را با هم به منزل بیاوریم». جواب دادند «نه این بهانه‌ایست که من روزی چندین بار به بازار بروم که شاید آشنای تازه‌ای پیدا کنم». و چه بسا که چنین هم می‌شد.

با اتکاء به تأییدات الهی و دعا و مناجات و پذیرایی گرم و شاد ایشان، عده‌ای در آنا کاپری به ایمان فائز شدند و محفل آنجا تشکیل شد ولی چون دهکدهٔ آنا کاپری زندگی مردم را تأمین نمی‌کرد این نفوس به شهرهای دیگر منتقل می‌شدند و جزء جامعهٔ بهائیان آن نقاط در می‌آمدند. زندگی ایشان زندگی یک مهاجر حقیقی بود. مثلاً هر وقت اعضاء فامیل به دیدن ایشان می‌رفتند و هدایایی از قبیل لباس برایشان می‌بردند ایشان هدایای متفرقه را بین دوستانشان تقسیم می‌کردند و لباس‌ها را در گنجی آویزان می‌نمودند. وقتی می‌پرسیدیم که چرا از این لباس‌ها استفاده نمی‌کنند جواب می‌دادند «اگر من زندگی‌ام غیر از اهالی محل باشد اینها به راحتی با من معاشرت نخواهند کرد. مردم باید مرا از خود بدانند».

باری کم‌کم آثار کهولت در ایشان ظاهر می‌شد. همیشه می‌گفتند که ترسشان از این است که روزی از این دنیا بروند و کسی تا چند روز از مرگ ایشان اطلاع پیدا نکند. اما چنین نشد. شبی که یکی از احباء، که بعداً منشی محفل کاپری شد، در نزد او بود دچار سکتة



مغزی شدند و او فوری به خانواده ایشان خبر داد. خواهرانشان از طهران و لندن و هوشمند و من از حیفا به کاپری رفتیم. ایشان را در بیمارستان بستری کرده بودند و هوش و حواسشان بجا بود اما قدرت تکلم نداشتند. شب عید رضوان بود و ایشان با انگشتان دست چیزی را میخواستند به ما بفهماند اما ما متوجه نمی شدیم. تا اینکه منشی محفلشان رسید و ایشان با چشمانی کنجکاو به او می نگریستند. منشی محفل فهمید که چه می خواهند بگویند. می پرسیدند: «آیا محفل کاپری تشکیل شد؟» وی گفت بلی نفر نهم هم امروز تصدیق کرد و محفل ما برقرار خواهد بود. در این موقع اشک مسرت از گوشه چشمان مشتاقشان سرازیر شد و آهی به علامت رضا بر کشیدند که نشانه شکرگزاریشان بود. باری، مردم دهکده دسته دسته برای دیدنشان به بیمارستان می آمدند. مردی که صاحب یک سوپر مارکت بود گفت «شما باید خوب بشوید من نذر کرده ام وقتی به سلامت به خانه خود برگردید خیابان جلوی منزل شما را چراغانی کنم و به مردم شربت بدهم».

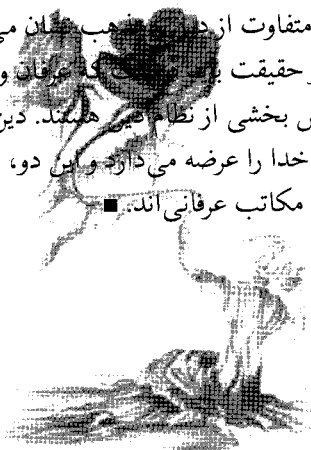
متأسفانه آرزوی این مرد برآورده نشد. ولی آرزوی روح انگیز خانم که تشکیل محفل کاپری بود برآورده شد. به هر حال، ایشان را در حال بیماری به طهران بردند و چندین سال در آسایشگاه جامعه بهائیان طهران بودند تا در نوامبر سال ۱۹۷۸ مرغ روحشان به ملکوت ابهی پرواز نمود.

ای کاش مزارشان در آناکاپری می بود و روی سنگ آن می نوشتند: «سینیورینا پرسیانا». ■

دنباله چرا جوانان در ایران... از صفحه ۳۸

• این عوالم عرفانی در چه بستری مهیا می شوند؟ مگر می توان عرفان را بخش جدایی از دین در نظر گرفت؟

♦ قطعاً خیر. در واقع باید به صراحت بگویم که عرفان نه تنها برتر از دین نیست، بلکه جزئی از دین است. مکاتب عرفانی در داخل دین رشد می کنند، نه در بستری مادی. عوالم عرفانی نیز در همین بستر دین برای افراد مهیا می شوند. به عبارتی همان طور که فلسفه، اخلاق، شریعت و... بخشی از دین هستند، عرفان نیز جزئی از دین است. به تعبیر بهتر، شاید بتوان گفت که عرفان جوهر دین است. در دین عنصری وجود دارد که مادر همه اینهاست و آن کلمه الله است. یعنی کلام الله است که رأس هرم هستی و عالم معرفتی قرار دارد. کلمه الله در ظرف وجود طبقات آدمیان و عوامل هستی می چکد، سبب قوام آنها می شود و عرفان بخشی از این عوالم است. بنا بر این اگرچه عرفان و مکاتب عرفانی به مرور زمان دارای عناصر و خواصی می شوند که به ظاهر آنها را متفاوت از دین متعالی نشان می دهد، ولی در حقیقت این کلمه عرفان و تمامی مکاتیبش بخشی از نظام هستی هستند. دین، خدا و کلام خدا را عرضه می دارد و این دو، دورکن اساسی مکاتب عرفانی اند. ■



قضیه ارتداد

این هم عجیب حکایتی است!

متخالف.

آقای محسن کدیور که خود در دامن معارف اسلامی پرورش یافته یکی از محورهای اصلی تعارض میان اسلام سنتی با اندیشه حقوق بشر را همین قضیه ارتداد و نفی آزادی عقیده و مذهب می‌داند. در مواد هیجدهم و نوزدهم اعلامیه جهانی حقوق بشر و مواد هیجدهم و نوزدهم میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی آمده است که: «هرکس حق دارد که از آزادی فکر و وجدان و مذهب بهره‌مند شود. این حق متضمن آزادی تغییر مذهب یا عقیده و همچنین متضمن آزادی اظهار عقیده و ایمان است و نیز شامل تعلیمات مذهبی و اجرای مراسم دینی است. هرکس می‌تواند از این حقوق منفرداً یا مجتمعاً بطور خصوصی یا عمومی برخوردار شود. هرکس حق آزادی عقیده و بیان دارد و حق مزبور شامل آن است که از داشتن عقاید خود بیم و اضطرابی نداشته باشد و در کسب اطلاعات و افکار و در اخذ و انتشار آن به تمام وسائل ممکن و بدون ملاحظات مرزی آزاد باشد.»

از شگفتی‌ها آن که این حس دفاع از خود

یکی از آراء فقها که بدون اتکاء به نص صریح در قرآن مجید در جهان اسلام پذیرش عام یافته و علاوه بر نشان دادن تعصب، میل افراطی به حفظ شرع اسلام را هم حکایت می‌کند؛ حکم ارتداد است. همانطور که پطروشفسکی در کتاب اسلام در ایران گفته فقیهان به ظن خود به اتکای احادیث چنین نتیجه گرفتند که هرکس از جامعه اسلامی خارج شود مستحق مجازاتی شدید است. مرتد در معرض این خطر است که همه حقوق مدنی خود را از دست دهد حتی نکاح او با زوجه‌اش لغو شود و اموالش به نفع بیت المال مصادره گردد. شافعیان معتقد به لزوم نصیحت مرتد برای توبه هستند و ظاهریان از قبول توبه او خودداری می‌کنند و بی‌درنگ به اعدام محکومش می‌دارند! (ص ۱۸۲)

در قرآن مسأله ارتداد مطرح شده از جمله در سوره مائده، آیه ۵۹ و سوره محمد، آیه ۲۷. در این آیات سخن از ادبار و پشیمانی مرتدین به میان آمده اما اشاره‌ای به مجازات ارتداد نشده و آنچه که فقهاء گفته و نوشته‌اند متکی به برخی احادیث و آراء مفسران قرآن است- آراء

چنان در اصحاب دین اسلام شدید بوده که حتی در مورد اهل ذمه که صاحب کتاب هستند یعنی زردشتیان، یهودیان و مسیحیان نیز محدودیت‌هایی از این قبیل گذاشته‌اند که اهل ذمه آزاد نیستند دین خود را تبلیغ و ترویج کنند و عقاید مسلمانان را سست کنند. انتشار آرای آنها مصداق ضلالت و ممنوع است. ثانیاً به طریق اولی اهل ذمه آزاد نیستند که تعالیم اسلامی را مورد نقد قرار دهند. ثالثاً اهل ذمه آزاد نیستند که دین خود را به غیر از اسلام؛ به مسیحیت، یهودیت و مجوسیت تغییر دهند و الا کشته می‌شوند.

چنین می‌نماید که برای فقهای اسلام جان آدمی ارزان‌ترین چیزی است که به هر انحرافی از قانون خود ساخته می‌تواند مورد تجاوز قرار گیرد و حتی مهدور و منهدم گردد. سخن سعدی که فرمود:

مبازار موری که دانه‌کش است

که جان دارد و جان شیرین خوش است یعنی اصل احترام به حیات که در قرآن مجید مکرراً تصریح شده ظاهراً هرگز به گوش این حضرات نخورده است.

به نظر می‌آید که به گفته آقای کدیور حتی مسلمانان سنی مجاز نیستند به تبلیغ مذهب خود در بین شیعیان پردازند. هکذا در سرزمینی که یکی از مذاهب (مثلاً شیعه) سیطره داشته باشد مسلمانان دیگر مذاهب، عملاً مجاز به احداث یا داشتن مسجد اختصاصی نیستند.

این میزان تحجر و تصلب نمی‌تواند فقط برای دفاع از مذهب خود باشد، مسلماً فقها احساس کرده‌اند که ایمان پیروان مذهبشان

سست است و اگر با افکار و عقاید متفاوتی برخورد کنند خطر سقوط مذهبی هست، در حالی که قرآن مجید مدافع بحث و استدلال است و به نظر نمی‌رسد که از مواجهه افکار مختلف با یکدیگر موجبی برای هراس باشد. قرآن کریم تأکید بر آن دارد که خردمندان به هر سخنی گوش فرا می‌دارند و نیکوترین آن را بر می‌گزینند. (سوره زمر [۳۹]، آیه ۱۹)

از جمله فرضیاتی که برای سابقه حکم ارتداد می‌توان طرح کرد همان است که پطروشفسکی آورده که «در اغلب موارد مسیحیان و زردشتیانی بودند که به هنگام فتح سرزمینشان از طرف لشکر اسلام برای اجتناب از اسارت و بردگی و یا در دوران اعمال تعقیب و ایداء، اسلام آوردند ولی در نهان به کیش پیشین خویش مؤمن بوده‌اند و باطناً فرزندان خود را هم به قوانین آن دین می‌پروردند» پس صدور حکم ارتداد از جانب فقهاء به یک اعتبار نگاه‌داری نفوسی بود که به زور و قهر اسلام آورده بودند (در حالی که حکم قرآن «و لا اکراه فی الدین» است) ولی مطلوب خود را در آئین جدید نمی‌یافتند. پطروشفسکی مثال می‌آورد ابن مقفع ادیب و دانشمند نامی و میهن پرست ایرانی را که در سال ۱۴۰ هـ. به تهمت اینکه در نهان کیش زردشتی دارد اعدام شد. چه فرق بین چنین رفتار و نحوه عمل کلیسای کاتولیک در قرون وسطی و در دوران انکیزسیون یا تفتیش عقاید که به آسانی هر دگراندیشی را به تهمت جادوگری عقوبت می‌کردند و می‌سوزاندند می‌توان پیدا کرد؟

عبدالله ابن مقفع که در ۱۰۶ هـ. ق زاده شد

و در ۱۴۰ یا ۱۴۲ هـ ق کشته شد از نوادر نویسندگان به زبان عربی بود و مترجم بسیاری از کتب پهلوی به زبان مذکور. سفیان بن معاویه مهلبی حاکم بصره بود که به اتهام زندیق بودن حکم به قتل او داد. گویند اتهام زندقه بهانه‌ای بیش نبود و علت اصلی کینه‌ای بود که منصور خلیفه نسبت به او داشت. این مرد که از نوایغ جهان اسلام یا ایران محسوب تواند شد بعضی از کتب و رسائل ارسطو را در منطق به عربی در

در دست فقهاست تعجب نباید کرد که قرن‌ها از جهش انقلابی علم و فن و دیگر مظاهر تمدن در مغرب زمین گذشته و هنوز عالم اسلام در خواب غفلت دیرینه و یا جنجال در مباحث بی‌سود فقهی - کلامی غوطه‌ور است. در دنیایی که میلیون‌ها نفوس از هر نژاد و فرهنگ آئین بهائی را پذیرا شده و آن را دین جهانی آینده می‌دانند؛ همین پای‌بندی متشرعین به آن که همه کس در بند تقلید گذشته بماند و از آنچه

آورد. *ادب الصغیر، ادب الکبیر و الیتیمه* هم از آثار اوست و هم اوست که *کلیله و دمنه* و *خدای‌نامه* را از پهلوی به عربی ترجمه کرده است و بی‌شبهه خسروانی که از بابت حکم ارتداد بر این خادم بزرگ معارف به جهان اسلام وارد شد چنان نیست که بتوان اندازه‌گیری کرد. به همین قیاس

روزبه پارسی بسر دادویه معروفه به عبدالله بن مقفع که یکی از مترجمان ترجمه و تالیفات او بنام ایران در قرون دوم هجری است که در فرورز یاد پارس به دنیا آمد. او در مصیبه به عنوان مولف در خاندان "آل هاشم" پرورش یافت و در اثر آمیزش با تازیان زبان عربی را به خوبی فراگرفت و در آن به مرحله اسنادی رسید و از فصحا و عربی نویسان ده‌گانه درجه اول دوران خود شمرده می‌شود و زبان پهلوی را به خوبی می‌دانست. روزبه چون عربی را به خوبی می‌دانست زبان می‌آورد و می‌نوشت مثل نویسنده‌ای که او دادند و وی دیر زمانی منشی افرادی سرشناس مانند مروان بن محمد آخرین خلیفه اموی و عیسی بن علی بود.

مقتضای پیشرفت در آینده است ممنوع گردد، یگانه فرصتی را که جامعه ایران برای سر بلند کردن و ترقی داشت از دستش می‌گیرد. اگر آئین بهائی در هر کشور دیگری ظهور کرده بود، مردم آن کشور مؤمن و غیر مؤمن بوجود آن افتخار می‌کردند اما در جامعه ایران آنچه در انتظار

بسیار دانشمندان بزرگ دنیای اسلام را می‌توان نام برد که در قلب خود مؤمن به شرع جدید نبودند ولی خدماتشان به عالم فرهنگ بیش از آن بوده است که بتوان به یک حکم ناسنجیده فقهی از فقها از صفحات تاریخ محو کرد مانند عده‌ای از علماء که در باطن مانوی یا از صائبین بودند.

در جامعه‌ای که اختیار حکم تکفیر و ارتداد

پیروان چنان آئینی است فقط حکم تکفیر و ارتداد است.

پطروشفسکی توجیه دقیق دیگری را در مورد رواج ارتداد می‌افزاید و آن اینکه نظر فقیهان نوعی انعکاس از منافع طبقه حاکمه جامعه‌ای فتووالی بود که به انکاء آن طبقه حاکمه می‌توانست همه شورش‌های روستائیان،

بقیه در صفحه ۶۳

بیاد دویار از دست رفت

دکتر حشمت علائی

افروز، ایمانت شجر بارور گردد و جویت
دریای پر در و گهر»
حشمت علائی تحصیلات اولیة خود را در
مدرسه تربیت بنین در طهران انجام داد و در
سن ۱۷ سالگی ایران را برای ادامه تحصیلات
در دانشگاه امریکایی بیروت ترک گفت.
خانواده وی از جناب ابوالقاسم فیضی که در
آن زمان در بیروت ساکن بودند و چند سالی از
حشمت علائی بزرگتر، خواستار شد که از آن
جوان سرپرستی نمایند.
حشمت مکرراً در ایام تابستان توفیق زیارت
مقامات متبرکه را در ارض اقدس حاصل کرد و
بارها به شرف لقای حضرت ولی امرالله نائل
شد. در دوران توقف در ارض مقصود حضرت
ولئی امرالله او را تشویق به مطالعه علوم
اجتماعی فرمودند. حشمت علائی قبلاً در نظر
داشت که به تحصیلات طب یا مهندسی روی
آورد ولی هدایت مولای مهربان او را که حتی
در آن زمان به معنای کلمات علوم اجتماعی
آشنا نبود به سوی این علوم سوق داد. رئیس
دانشگاه بیروت ادامه تحصیل علائی را در

دکتر حشمت علائی فرزند ایادی امرالله
تیمسار شعاع الله علائی که در ۶ سپتامبر ۲۰۰۶
در امریکا به ملکوت ابهی صعود کرد به
حقیقت از محققان و متفکران ارجمند بهائی
بود. تولدش در ۱۵ ماه اوت ۱۹۱۳ در طهران
روی داد.

پدرش سالها از اعضای مبرز محفل
روحانی ملی ایران بود و بعد به سمت ایادی
امرالله منصوب گردید. جدش میرزا سید محمد
لاهیجانی بود که در جوانی به هدایت عنذلیب
لاهیجانی به امر مبارک پیوست و بر اثر آزار آشنا
و بیگانه به طهران پناه برد و بعد به تحصیلات
طب در دارالفنون پرداخت و با عنوان ناظم
الحکماء در عصر قاجار طبیب نظامیان گردید و
مقام و منزلتی حاصل کرد و خاندانی معتبر
تأسیس نمود (رک . مصابیح هدایت، ج ۳،
ص ۲۶۶) و مشمول و مصداق این دعوت
حضرت عبدالبهاء شد که فرمودند:

«پس تو به جان و دل بکوش که آینه صافی
گرددی و پرتوی کافی وافی گیری، شمع
شعله جهان سوز گردد و سراجت لمعه عالم

امریکا توصیه کرد و حضرت ولّی امرالله به او دستور فرمودند که در امریکا احبّای غرب را با آئین و تعالیم اسلام آشنا کند.

حشمت علائی مدّت ۲۵ سال به زندگی و تحصیل در امریکا صرف کرد و درجه لیسانس خود را از دانشگاه هاروارد و درجه فوق لیسانس و دکتری را از دانشگاه های کالیفرنیا-



نقشی داشت و او بود که در سال ۱۹۶۹ مدرسه عالی مدیریت را در گسیلان تأسیس نمود. در فاصله سال های ۱۹۵۷ و ۱۹۶۸ ستون اقتصادی- مالی روزنامه انگلیسی زبان کیهان بین المللی به قلم ایشان تحریر می شد. در سال ۱۹۷۸ دکتر علائی ایران را ترک کرد و پس از یکسال توقف در لندن به امریکا

مراجعت نمود و تا پایان زندگی به تحریر، تألیف، تدریس و خدمت مشغول بود.

از او مقالات و رسائل بسیاری باقی مانده که حق است روزی جمع آوری و تنظیم و در صورت امکان نشر مجدد شود. اطلاعات او درباره مبانی فلسفی مکاتب مختلف اقتصادی بسیار عمیق بود و از نادر کسانی بود که با استادی چون سوروکین مکاتبه کرده و او را به حقائق روحانی امر الهی متذکر ساخته بود. دکتر حشمت علائی اطلاعات وسیعی درباره جامعه و فرهنگ و اقتصاد غرب داشت و به حق خود را غرب شناس می دانست.

بيت العدل اعظم الهی در پیامی از جمله چنین مرقوم فرموده اند:

«بيت العدل اعظم با تأسف از خیر صعود حشمت علائی مطلع شدند شخصی که با مداومت و استقامتی سرمشق آمیز حیات خود را نثار امر حضرت بهاء الله کرده بود و خدمات بسیار پر ارزشی چه در مهد امرالله و چه در مهد

برکلی و جرج تاون بدست آورد. وی در مدت اقامت در امریکا با برخی از شخصیت های ممتاز جامعه تماس داشت چون هوراس هولی، مارثا روت، استنودکاب، پل هنی و امثال آنان تماس برقرار کرد و از حسن اقبال استادان و راهنمایان فکری معتبری چون الفرد نورث، وایت هلد، هربرت الستون و جامعه شناس بنام پیتریم سوروکین داشت.

در سال ۱۹۵۳ دکتر علائی کتابی را که حاصل سال ها کار و مطالعه و تفکر او بود به نام Viability Economics منتشر کرد در حالیکه از سال ها قبل با برخی مطبوعات مانند واشنگتن پست و فرچون همکاری نموده بود.

دکتر حشمت علائی در سال ۱۹۵۶ به ایران بازگشت و در بخشی از سازمان برنامه آن زمان به فعالیت پرداخت و در ۱۹۶۲ با خانم گیتی دخت مقرب ازدواج نمود و صاحب دو دختر به نام های پدیده و شرینا شدند. وی در تأسیس بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران

دکتر جمشید درخشان

دکتر جمشید درخشان در سال ۱۹۱۲ در عشق‌آباد چشم به جهان گشود. نسبت او از جانب پدری به ملاً علی بجستانی از مؤمنین اولیه امر مبارک می‌رسد. در سن هفت سالگی پدر محبوب خود را از دست داد. در سنین نوجوانی به همراه خانواده به ایران مهاجرت کرد و در طهران ساکن شد و سرپرستی مادر و دو خواهر خود را به عهده گرفت.

از همان اوان جوانی در بین دوست و آشنا به عنوان انسانی شریف و دوستی مهربان، صادق و فداکار شهرت یافت. فروتنی و تواضع از خصوصیات بارز او بشمار می‌آمد. عاشق میهمان و خدمت به یاران و بزرگترین هدفش عبودیت به آستان الهی و کمک به هموعان بود.

پس از اخذ درجه دکترای حقوق از دانشگاه طهران در سال ۱۹۵۷ به همراه همسر و دو فرزند خود عازم مهاجرت به ترکیه شد و در شهر آنکارا اقامت گزید. در سال ۱۹۵۹ در شب انتخابات محفل محلی آنکارا به همراه اعضای محفل به جرم انتساب به دیانت بهائی دستگیر و زندانی شد. این واقعه کنجکاوی بیشتر مقامات دولتی را در مورد فعالیت بهائیان برانگیخت و سبب پرس و جو و تحقیق آنان در مورد این دیانت شد و مقدمات خروج دیانت بهائی از مجهولیت و بالاخره استقلال امر را در کشور ترکیه فراهم نمود. دکتر جمشید درخشان همواره از دوران زندان به عنوان پر ارزش‌ترین دوران زندگی خود یاد می‌کرد. در نقطه مهاجرتی، دکتر درخشان ضمن

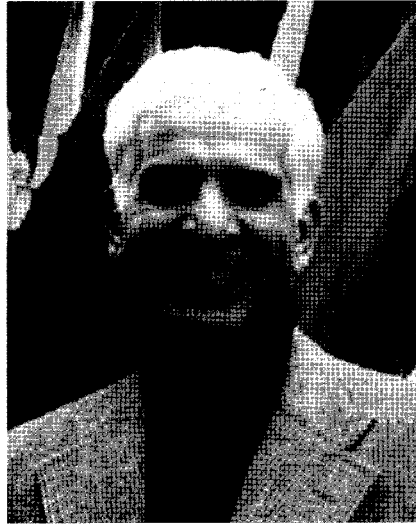
نظم اداری انجام داده است. تجربه‌ها و الهاماتی که وی در سال‌های تشکل فکری خود طی چندین بار اقامت در ارض اقدس حاصل نموده بود، در فعالیت‌های وی در عرصه امر و کوشش‌هایی که در تخصص و کار خویش که با موفقیت پیش برد، همواره راهنمای او بود. مساعی مخلصانه او خصوصاً در اجابت خواست حضرت ولی امرالله به آشنا کردن بهائیان امریکا به دیانت اسلام با سپاس و حق شناسی به یاد می‌آیند...» (ترجمه غیر رسمی به مضمون)

پیام بهائی: محفل مقدس روحانی ملی امریکا طی نامه مورخ ۹ سپتامبر خود از خدمات جناب حشمت علائی در سراسر دوران طولانی اقامت خود در امریکا و از جمله تدریس اصول اسلام در گرین ایگرو مدرسه بوش قدردانی کرده‌اند و خدماتی را که وی به عنوان کارشناس عالی اقتصادی بویژه در رشته بانک و سرمایه گذاری و در نقش استاد، محقق و نویسنده انجام داده ستوده‌اند.

وی مدت‌ها عضو محفل روحانی شهر واشنگتن بود و به عنوان نماینده نیز در کانونشن ملی شرکت جسته است.

بر طبق یادداشتی که از خود ایشان باقی مانده شماره مقالات ایشان از حدود ۱۵۰۰ تجاوز می‌کند. این مقالات طی حدود سی سال تحریر شده‌اند.

پیام بهائی بسیار خوشوقت است که دختر نیک اختر ایشان پدیده علائی به تدریس و تحقیق در دانشگاه مشغول است و یاد پدر گرامی را جاودان نگاه می‌دارد.



خانم نیز مسئولیت انجام وظایف مربوط به ادارهٔ مسافرخانهٔ مقام اعلیٰ را بر عهده گرفت. دوران خدمت این زوج در ارض اقدس سیزده سال به طول انجامید و در سال ۱۹۸۹ پس از بازنشستگی از مرکز جهانی بهائی به شهر سندیگو در ایالت کالیفرنیا آمریکا رفتند و در آنجا اقامت گزیدند. در این شهر

نیز جناب جمشید درخشان تا آخرین رمق تلاش‌های پرثمر و اثر خود را به صورت خدمت در محفل روحانی محلی، برپایی کلاس‌های امری، ترغیب و تشویق جوانان و احباء در خدمت به آستان الهی ادامه داد. دکتر جمشید درخشان در شامگاه سوم سپتامبر سال ۲۰۰۶ در ایالت کالیفرنیا به ملکوت ابهی صعود نمود و دقت‌ریک عمر سراسر خدمت و عبودیت او بسته شد.

بیت العدل اعظم در نامهٔ ۵ سپتامبر ۲۰۰۶ ضمن تسلیت‌های صمیمانه به اعضای خانواده و دوستان وی، و با یادآوری خدمات ممتاز او در نقطهٔ مهاجرتی و انجام خدمات شایان وی و همسرشان در مرکز جهانی و امور مسافرخانهٔ مقام اعلیٰ، مراتب قدردانی و تقدیر خود را از خدمات فداکارانهٔ ایشان ابراز فرموده‌اند.

از جناب جمشید درخشان همسر محبوبش، دو دختر، یک نوه یک نتیجه و یک خواهر باقی مانده‌اند. ■

تدریس در دانشگاه خاورمیانه در آنکارا، در ادارهٔ امریکایی AID نیز به کار مشغول بود. خانهٔ او همواره مرکز آمد و شد احباء، مهاجرین، مسافرین و مبلغین امر مبارک بود. در طی این دوران مهاجرتی که ۱۹ سال به طول انجامید، اولین محفل ملی ترکیه با همت و کوشش احبای بومی و

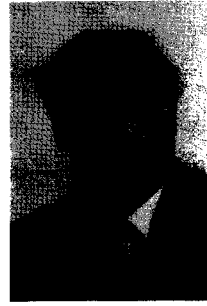
مهاجرین تشکیل شد و جمشید درخشان نیز افتخار عضویت در آن را یافت.

او برای تعلیم و تربیت اطفال اهمیتی فوق العاده قائل بود و اغلب اوقات فراغت خود را صرف کلاس‌های آموزش امری برای جوانان می‌نمود. خطی خوش داشت و به هفت زبان، فارسی، انگلیسی، روسی، فرانسه، عربی، ترکی و ارمنی تکلم می‌کرد.

در ترکیه علاوه بر خدمات امری خود به همراه یکی از استادان زبان ترکی موفق به نوشتن دو فرهنگ لغت ترکی/فارسی و فارسی/ترکی شد که چاپ و نشر آنها موجب تمجید و تشویق مقامات فرهنگی هر دو کشور ایران و ترکیه گردید.

در سال ۱۹۷۶ دکتر درخشان بنا به دستور بیت العدل اعظم برای خدمت در مرکز جهانی بهائی فرا خوانده شد و وی به همراه همسر خود ثروت خانم وارد ارض اقدس گردید. او به خدمت در دایره تحقیقات پرداخت و ثروت

از گلخن فانی به گلشن باقی



دکتر سعید برجیس

دیدار حضرت ولی امرالله نائل شد. در سال ۱۹۵۵ پس از گرفتن دیپلم متوسطه با خانواده خود به اتریش مهاجرت کرد و در دانشگاه وین به تحصیل پزشکی پرداخت و موفق به اخذ درجه دکترا گردید. دکتر برجیس در سال ۱۹۶۲ با خانم پریچهر خادم میثاق در اتریش ازدواج کرد و ثمره آن دو پسر (امین و نوید) و یک دختر (مزگان) است که هر سه در ظل امرالله مستظللند. وی در سال‌های اقامت در اتریش به خدمات متعددی موفق بود از جمله مدت ۸ سال در محفل روحانی وین و محفل ملی اتریش عضویت داشت.

دکتر برجیس در سال ۱۹۷۲ به همراه خانواده از اتریش به آلمان نقل مکان کرد و در بیمارستان (روزلسل هایم) تا سال ۲۰۰۱ که بازنشسته گردید به کار طبابت پرداخت. ایشان تا آخر ایام حیات در آلمان نیز به خدمات امری متعدد و متنوع خود ادامه داد که از جمله می‌توان به عضویت و فعالیت چندین ساله وی در لجنة ملی نشر آثار امری به زبان‌های فارسی و عربی، تدریس و اداره کلاس‌های متعدد معارف امری به زبان‌های فارسی و آلمانی، و تصحیح و ویراستاری کتب متعدد امری اشاره کرد.

دکتر برجیس به بسیاری از ملکات فاضله و کمالات و خصائل انسانی در ظل امرمزمین بود و

آقای دکتر سعید برجیس به خاندانی متقدم و دانش آموخته متعلق بود. جد مادری وی، حکیم نور محمود، طیب مخصوص ناصرالدین شاه بود. جد پدری وی، حکیم یعقوب، در ایام جوانی به امر بهائی مؤمن شد و مصدر خدمات متعدد گردید و به دریافت لوحی از حضرت عبدالبهاء مفتخر شد.

پس از آن فرزندان حکیم یعقوب (عموهای دکتر برجیس) به امرالله مؤمن شدند. یکی از عموهای ایشان جناب دکتر سلیمان برجیس بود که در دوران پهلوی جهال و متعصیب با کمال قساوت او را در کاشان شهید کردند.

دکتر برجیس در تاریخ ۳۱ مارس ۱۹۳۶ در طهران متولد شد. ایشان پنجمین فرزند از هفت اولاد خانواده بودند. در پنج سالگی وی با پدر و مادر به مدت ۲۴ روز به زیارت اعتبار مقدسه و

با لطف محضر و خلق و خوی خوش بین دوستانش محبوبیت فراوانی داشت. دکتر برجیس به خاندانی وسیع و افراد تحصیل کرده تعلق داشت بطوری که هم اکنون ۵۱ نفر از بستگان ایشان پزشک‌اند و غالب آنها در ظلّ امر مستظل و در ممالک مختلف به طبابت و خدمت مشغول می‌باشند.

دکتر برجیس در تاریخ ۲۴ ژوئیه ۲۰۰۶ در شهر "روزلسل هایم" آلمان بدون هیچگونه کسالت یا عارضه قلبی در سن ۷۰ سالگی به جهان پنهان شتافت. عده کثیری از دوستان آلمانی و ایرانی پیکروی را با تأسف و تأثر فراوان تا آرامگاه همراهی کردند. روانش در جهان بالا شاد باد.



غصن الله کاشانی

آقای غصن الله کاشانی در سال ۱۹۱۸ میلادی در شهر سنگسر در یک خانواده بهائی متولد شد. پس از پایان تحصیلات و اتمام خدمت سربازی با خانواده (مادر، خواهر و برادر) به بندر شاه هجرت کرد و پس از پایان دوره پزشکیاری در بیمارستان راه آهن مشغول به کار شد.

و در سال ۱۹۴۵ با خانم شمسیه روحانی ازدواج نمود. بعد از ۱۲ سال خدمت در بندر شاه

به شهر شاهرود هجرت کرد. ایشان با صبر و شکیبایی و استقامت کامل به مدت ۲۳ سال با مهربانی و خلقی خوش با مردم مامشات داشت و بسیار مورد اعتماد و احترام اکثر اهالی شهر بود.

در سال ۱۹۷۷ میلادی با همسر و ۶ فرزند کوچکترش ایران را برای همیشه ترک کرد و به سوی کشور سریلانکا هجرت نمود. بعد از ۷ سال اقامت در آن کشور به علت جنگ‌های داخلی و مشکلات ویزایی ناچار عازم کشور استرالیا شد و در شهر پرت (Perth) اقامت گزید.

غصن الله کاشانی انسانی شریف، مؤمن، منقطع، مهمان نواز، خوش محضر، زنده دل، شوخ طبع و وقت شناس بود و سادگی را بسیار دوست می‌داشت. در سن ۸۷ سالگی در کنار خانواده روحش به ملکوت ابهی پرواز نمود. ایشان شعله ایمان و محبت حضرت بهاء الله را در قلب ۱۱ فرزند (۳ پسر و ۸ دختر)، ۲۱ نوه و ۲ نتیجه به میراث نهاد. روحش در ملکوت الهی شاد باد.

غلامحسین چاه

آقای غلامحسین چاه در سحرگاه روز دوشنبه ۱۲ آوریل ۲۰۰۴ در سن ۵۲ سالگی مرغ روحش به عوالم الهی پرواز نمود.

زادگاه او دهی بود به نام "ورازی" در منطقه دشتی واقع در استان فارس. وی در نوجوانی با یکی از منسوبان خود رهسپار دومی گردید و نزد یکی از بهائیان به مدت ۳ سال مشغول شغل عینک سازی شد و در ضمن در تشکیلات امری جوانان نیز سخت کوشا بود. سپس وی به بحرین مهاجرت نمود و بعد به کویت رفت و سرانجام در شهر طائف ساکن گردید و با خانم رؤیا آشنایی از کویت ازدواج نمود. وی به مدت ده سال که در

شهر طائف ساکن بود عضو تشکیلات و با حسن اخلاق و رفتار خود انگشت نما بود. تا آنکه باز طوفان حوادث وزید و ایشان را در کمتر از ۲۴ ساعت به ترکیه تبعید نمودند. وی پس از چندی در امارات رأس الخیمه ساکن گردید و در اندک زمانی در نزد دوستان بهائی و غیر بهائی به حسن اخلاق و صفا و محبت معروف و مشهور گردید و کمک‌های او از جمله خرید کتاب‌های امری و اهداء آنها به کتابخانه‌های امری و افراد شامل همگان می‌گردید. وی سفرهایی به بنگلادش و کشورهای آسیای مرکزی نمود و سهم بسزایی در تبلیغ امر مبارک ایفاء کرد. از جنابان چاه و رؤیا خانم ۳ فرزند باقی است که همگی در ظلّ امر الهی می‌باشند.



احسان‌الله توفیقی

آقای احسان‌الله توفیقی در قمرکاشان متولد شد. از دوران کودکی و نوجوانی بخاطر بهائی بودن مورد اذیت و آزار قرار گرفت، در دوران سخت سال ۱۹۵۵ (دوره فلسفی) خانه آنها به غارت و به آتش کشیده شد و افراد خانواده مجروح شدند. در سن ۲۰ سالگی پس از اتمام دوره سربازی در طهران به شغل آزاد مشغول گردید و در سال ۱۹۶۰ با نیره خانم نکویی ازدواج کرد. چهار فرزند به نام‌های دینا، شیوا، شادان، و نیکا

ثمره این ازدواج هستند. طی این دوران وی در چندین کنفرانس بین‌المللی شرکت نمود و بارها به زیارت اعتاب مقدسه موفق شد.

با انقلاب اسلامی از سال ۱۹۷۸ دوره جدیدی از سختی‌ها شروع گردید. خانه برادرش به آتش کشیده شد، برادر دیگر نزدیک به شش ماه در زندان افتاد و برادر کوچکش در دویی در نقطه مهاجرتی صعود نمود. در این دوران منزل جناب توفیقی در واقع مرکز اجتماع اجناب محسوب می‌شد. وی که در سامبر ۱۹۸۴ به مدت ۱۹ روز به زندان افتاد آن روزها را بهترین دوران زندگی می‌نامید.

در سال ۱۹۹۴ زندگی جناب توفیقی با شهادت غم‌انگیز دامادش هوشمند انوری در آفریقای جنوبی رنگ تازه‌ای به خود گرفت. او به دنبال این واقعه با همسر و دختر کوچکش عازم آفریقای جنوبی شد و تا پایان عمرش در این نقطه مهاجرتی به مراقبت نوه‌ها و خدمتی که از او در جامعه ساخته بود پرداخت.

احسان‌الله توفیقی در دوران سختی‌ها و مشکلات همیشه لبخند بر لب داشت و همواره عشق صمیمانه خود را نثار سیاه پوستان آفریقایی می‌کرد. او همیشه از هرچه در زندگی داشت شاکر بود و سختی‌ها را عنایت مخصوص خداوند می‌دانست که به جهت تنزیه و تقدیس روح ما نازل می‌شود و ما را برای زندگی ادنیای بعد آماده می‌سازد.

بیت العدل اعظم خود را در غم از دست دادن جناب احسان‌الله توفیقی با خانواده شریک و سهیم دانسته خدمات ایشان در عرصه مهاجرت در آفریقای جنوبی در مدت متجاوز از یک دهه ستوده‌اند. ■

نامه های خوانندگان

• از جمله گزارش های اینترنت- در سایت نگاه نو- که جلب توجه ما را کرد، مقاله ای است از آقای تورج امینی مورخ ۴ آذر ۸۵ درباره "فریدون آدمیت و بهائیان" که غرض و دشمنی بیرون از اندازه این نویسنده و مورخ را نسبت به امر بهائی روشن می کند. آقای فریدون آدمیت صاحب تألیفات متعددی درباره تحولات اندیشه ایرانیان در تاریخ معاصر و سیر تغییرات سیاسی و مذهبی در جامعه ایران تا زمان انقلاب مشروطیت است و هر بهانه ای را برای حمله به دیانت بهائی معتنم می شمرد حتی به هنگام بحث از اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی، چاپ ۲ سال ۱۳۵۷ در حالیکه خود وی در کتابی که راجع به اسناد منتشر نشده دوران قاجار نوشته چون نمی دانسته که رساله ملنیه را حضرت عبدالبهاء نگاشته اند به تمجید و تحسین آن پرداخته و آن را حاوی پیام بدیعی دانسته است.

ستایش بی حد و حسابی که آدمیت از آقاخان کرمانی ازلی می کند و او را از نادره های زمان خود و حتی پیشرو حکمت جدید در ایران، پیش کسوت علمای اجتماع، بنیان گذار فلسفه تاریخ در کشور ما می داند این حدس را قوت می دهد که فریدون آدمیت باید همکیش او

باشد، «آدمیت در خانواده ای ازلی بزرگ شده است و اگر تصور کنیم که خودش هم هیچ اعتقادی به آئین بابی یا ازلی نداشته باشد اما ظاهراً خود را موظف دانسته است از هویت پدرش عباسقلی خان دفاع کند». شگفت آنکه آدمیت به خود اجازه داده هشتاد درصد مطالب خود درباره میرزا آقاخان را از سه کتابی بگیرد که آقاخان در تأیید آئین بابی نوشته معذک مدعی شده که آقاخان پیرو اصالت طبیعت و فلسفه مادی بوده است!

- در سایت نگاه نو مقاله مفصلی نیز از آقای دکتر بهرام چوبینه در مورد سرکوبی بهائیان نقل گردیده و به تفصیل مبارزاتی را که علمای شرع بر ضد بهائیان در دوره محمد رضا شاه پهلوی کردند و در این کار همواره مورد پشتیبانی دولت مرکزی بودند، ارائه می دهد. تأسیس گروه هایی چون فدائیان اسلام، انجمن تبلیغات اسلامی، گروه حجتیه و نطق های ضد بهائی حجت الاسلام محمد تقی فلسفی با توافق قبلی آیت الله بروجردی و شاه ایران در سال ۱۹۵۵ (۱۳۴۴) و نگارش آثار جعلی و ساختگی چون یادداشت های کینیاژ دالگورکی (ساخته قلم خیال پرداز علی جواهر کلام با کمک مالی آستان قدس رضوی و تشویق مراجع شیعه) و

تعقیب و آزار بهائیان و اخراج آنان از ادارات دولتی و تزییقات دیگر همه به ابتکار علمای شرع و پیروان متعصب آنان و با تأیید و حمایت مراجع دولتی بوده است. خوشبختانه یادداشت‌ها و خاطرات عده‌ای از این نفوس یا افراد دیگر مانند خاطرات آیت‌الله حسینعلی منتظری، کتاب مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست، خاطرات دکتر مهدی حائری یزدی، کتاب حزب قاعدین زمان تألیف عمادالدین باقی انتشار یافته و سوابق مربوط به سرکوبی بهائیان را در دوره پهلوی معلوم می‌دارد. آقای دکتر بهرام چوبینه بهائی نیستند و کارشان تحقیق در تاریخ است و این گزارش جزئی از یادداشت‌های تاریخی ایشان در بررسی پی‌آمدهای کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (سقوط دکتر مصدق) است.

جای خوشوقتی است که محققان غیر بهائی با پژوهش در تاریخ عصر قاجار و دنباله آن خود دارند متدرجاً به حقائق دربارهٔ مظلومیت بهائیان می‌رسند که اگر خود بهائیان می‌گفتند کسی برای آن گوش شنوا نداشت.

• جناب عباس بیضائی همراه با نامهٔ ۱۳۸۵/۶/۱۸ اثر زیر را در ارتباط با وقایع اخیر میان لبنان و اسرائیل سروده و فرستاده‌اند:

جنگ

این چه غوغاست که در دور جهان می‌بینم
 همه جا وحشتی از جنگ نهان می‌بینم
 عقلا در ره پیدایش صلحند و عجب
 جهلا را همه در جنگ دوان می‌بینم
 اثر جنگ چه باشد بجز از ویرانی
 در کنارش مرض و قحطی نان می‌بینم

کیست جنگاور مشهور جهان تا گویم
 نام نیکش همه جا ورد زبان می‌بینم
 گر سکندر همهٔ مُلک جهان را بگرفت
 کس نگوید که از او نام و نشان می‌بینم
 الغرض خاتمهٔ جنگ جهانی صلح است
 کُلّ افراد بشر طالب آن می‌بینم
 سایهٔ صلح بهر جا که طنین افکن شد
 اول امنیت و آسایش جان می‌بینم
 ضامن صلح و تکافوی دوامش بشر است
 اتحادی که بسر منزل مقصود روان می‌بینم
 سازمان‌های جهان ملی و بین‌المللی
 همه را حامی صلح از دل و جان می‌بینم
 تا مجزاً نشود دین ز سیاست عملاً
 صلح ناممکن و خلقی نگران می‌بینم
 عاقبت وجههٔ عالم سوی دین خواهد شد
 در سراپردهٔ دین صلح عیان می‌بینم
 ید بیضا چو شود باز دگر نتوان گفت
 همه جا وحشتی از جنگ نهان می‌بینم
 • آقای دکتر صابر آفاقی که خوانندگان با آناشان در این مجله آشنا هستند مرقوم داشته‌اند: «روز ۹ نوامبر که روز تولد اقبال لاهوری می‌باشد در کنفرانسی در دانشگاه آزاد اسلام مدعو بودم و بطور مفصل در مورد حضرت طاهره صحبت کردم. حضار همگی از اساتید دانشور و ادیب و شاعر و روزنامه‌نگار بودند و این سخنرانی مورد توجه قرار آنان گرفت». موفقیت آقای آفاقی را آرزو مندیم.
 • آقای دکتر گیو خاوری به چند اشتباه در شماره‌های پیشین مجله اشاره کرده‌اند که با امتنان آن را درج می‌کنیم: شمارهٔ اکتبر ۲۰۰۶ ص ۱۲، ذیل عنوان «نقش کارت شناسایی»

کلمه "ناچاراً" غلط است و باید "به ناچار" باشد. در ص ۱۵ ستون اول "اتهامات کاذب" باید باشد "اتهامات کذب". در شماره نوامبر ص ۴۸ ستون دوم "ضرب العجل" اشتباه و "ضرب الاجل" درست است.

• جناب عنایت‌الله تجلی (همایون) از سیدنی استرالیا قصیده غزل‌گونه‌ای تحت عنوان عشق جانانه فرستاده‌اند که چون مفصل است ابیات گزیده‌ای از آن به نظر خوانندگان عزیز می‌رسد:

به عشق روی تو زد شعله‌ای بجان شرم
بدام عشق توام من رهی دگر نبرم
تمام هستی دنیا فدای عشق تو شد

بین که عاشق دلخسته‌ام به یک نظرم
که سرو قامت من خم نشد ز باد خزان
ولکن از غم هجر تو خون شده جگرم
چو بلبلان شده‌ام عاشق جمال گلت
که عشق روی تو تاج زری بفرق سرم
من این محبت جانانه را بدل نکنم

بهر چه زندگی خوش که بوده درگذرم
• خانم جوانی (م. ش) از مهد امرالله چند قطعه از نوشته‌های پر احساس خود را برای پیام بهائی فرستاده‌اند. ضمن تشکر به ایشان توصیه می‌شود که آثار نویسندگان بزرگ خصوصاً مکاتیب مبارکه حضرت عبدالبهاء را بیشتر و بهتر مطالعه کنند. قطعه‌ای از آثار ایشان زیر عنوان ایام صیام ذیلاً نقل می‌شود:

اگر گل‌های پرپر شده پای باغچه را می‌دیدیم،
اگر ناله‌های برگ‌های خزانی زیر دست و پای
مانده را می‌شنیدیم، اگر احساس مرغ در قفس
گرفتار را حس می‌کردیم و آگری به سیه‌روزی
انسان‌های گرسنه می‌بردیم، اندکی با آنها

همراه و همقدم می‌شدیم تا شاید اندکی از دردشان کاسته می‌شد.

اگر همه ما پیام خداوند را به گوش جان بشنویم، پی به این راز مهم خواهیم برد که او همان گل‌های پای باغچه و برگ‌های خزانی و مرغ در قفس مانده و انسان‌های تیره‌روز را دوست می‌دارد زیرا گل، پرپر شد تا گل‌های باغچه پی به زیبایی و لطافت خود برند، برگ‌های خزانی فنا شدند تا برگ‌های سبز و خرم بر روی شاخه‌ها خودنمایی کنند، مرغ با وفا در قفس ماند تا دوستانش آزاد باشند و آن بیچارگان گرسنه ماندند تا همگی ما در آرامش

به سر بریم و جاده زندگی را آسوده ببیم. آری باید صائم شویم. ایام صیام ایامی است که همگی باید چشمی بریندیم و چشمی برگشاییم. چشمی بریندیم از عالم و عالمیان و چشمی برگشاییم به جمال قدس جانان.

باید کور شویم از مشاهده غیر جمال او، کر شویم از استماع کلام غیر او و جاهل شویم از سوی علم او. پس هم اکنون روزه باید گرفت تا جمالش بینیم و لحن و صوت ملیحش را شنویم و از علمش نصیب بریم و از بحر غنای لایزالش قسمت بی‌زوال برداریم. ■

تصحیح و پوزش

در شماره دسامبر ۲۰۰۶ دو اشتباه روی داده که تقاضا میشود تصحیح فرمایند:

• در روی جلد، شماره مجله بجای ۲۳۵ باید باشد ۳۲۵.

• در داخل جلد، در شرح عکس روی جلد باید نام علائی (برادر جناب شعاع‌الله ایادی امرالله) به سر لشکر شعاع‌الله علائی و نام اساسی به محسن اساسی تغییر یابد.

پیام بهائی

نشریه ماهانه محفل روحانی ملی
فرانسه برای بهائیان

*
سال بیست و نهم، شماره دوم
شماره پیاپی ۳۲۷
شهر السلطان - شهر الملک ۱۶۳
بهمن - اسفند ۱۳۸۵

*
نشانی هیأت تحریریه برای ارسال
مقالات، نامه‌ها و پیشنهادات
P.O. Box 511

1211 Genève 12, Switzerland

*
نشانی برای ارسال حق اشتراک، نامه‌های
مربوط به اشتراک و تغییر نشانی

Payám-i-Bahá'í

B. P. 9

06240 Beausoleil, France

Fax: 33-493-784418

حق اشتراک سالانه برای کشورهای اروپایی ۵۰
یورو، و برای خارج از اروپا ۵۵ یورو است و یا معادل
آن به سایر ارزها.

چگونگی ارسال مبلغ اشتراک:

۱- توسط نمایندگان ما ۲- با حواله پستی ۳- چک
بانکی به یورو به حساب یک بانک فرانسوی در
وجه پیام بهائی ۴- مشترکین امریکا با ارسال چک
دلاری به دفتر امور ایرانیان در شیکاگو ۵- با کارت
اعتباری Visa به یورو ۶- مستقیماً توسط بانک
خودتان به شماره حساب زیر با ارسال رسید و نام
خود به نشانی ما:

Payám-i-Bahá'í

IBAN FR76 30003 01500-00037261910-30

Bank Société Générale

8 Ave. J. Medicin

06000 Nice, France

Adresse Swift: SOGEFRPP

کلیه اشتراک‌ها در اول هر سال میلادی
تجدید می‌گردد.

Payám-i-Bahá'í

Publié par l'Assemblée spirituelle

Nationale des Bahá'ís de France

پیشه‌وران و بدویان را که بر اثر استثمار فتوادی و یا
فشار مقامات دولتی وقوع می‌یافت عصیان یا
حتی ارتداد اعلام کند و به این ترتیب بود که
حکام زمان توانستند شورش‌های خرم‌دینان،
اسمعیلیه، قرمطیان و نظائر آنان را فرو نشانند یعنی
برچسب مذهبی ارتداد بر آن زنند. ناگفته نماند که
خرم‌دینان طالب مساوات اجتماعی و دادن زمین
به جماعات آزاد روستایی و محتملاً دنبال
کنندگان اندیشه‌های مزدکی قرون پنجم و ششم
میلادی بودند.

در عصر حاضر هم اتهام جاسوسی برای
بیگانه که به بعضی اقلیت‌های مذهبی در ایران
زده می‌شود نمونه‌ای است از آنکه چگونه
روحانیون می‌خواهند توجه مردم را از تهمت
بی‌توجهی به وطن و پای‌بندی انحصاری به امت
که به بعضی رهبران یا علمای روحانی زده شده
است به سویی دیگر معطوف کنند. کتاب **تاریخ
اجتماعی ایران** که مرحوم سعید نفیسی در دو جلد
پرداخته از اعمال غیر ملی یا ضد ملی بسیاری از
روحانیون عصر قاجار پرده بر می‌دارد. آیا بین این
سابقه و اتهاماتی که امروز به اقلیت‌های مظلوم
زده می‌شود رابطه‌ای نمی‌توان یافت؟

چه مناسب مقال است این ابیات خواجه
حافظ شیرازی که در حق زاهدان ربایی فرمود:

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت

که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت

من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باش

هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت

نامیدم مکن از سابقه لطف ازل

تو پس پرده چه دانی که که خو بست و که زشت
پایان

کنفرانس تزئید معلومات و معارف امری به زبان فارسی تامباخ آلمان

لجنة ملی فرهنگ و زبان فارسی در آلمان با کمال مسرت انعقاد کنفرانس سالیانه خود را با شرکت ناطقین محترم جنابان:

دکتر کامران اقبال، دکتر شاپور راسخ،

دکتر نصرت الله محمد حسینی و دکتر وحید رافتی

به اطلاع می‌رساند.

موضوع سخنرانی‌ها : امر بهائی و ارتباط آن با ادیان دیگر ﴿دوره سوم﴾

شروع : بعد از ظهر روز چهارشنبه ۳۰ مه ۲۰۰۷

خاتمه : روز یکشنبه ۳ ژوئن ۲۰۰۷ پس از صرف صبحانه

محل : Berghotel, Roedichen Strasse 34, 99897 Tambach-Dietharz

موسیقی : شنبه شب کنسرت خانم پریسا بدیعی و همکاران ایشان

سنتور : آقای سهراب میثاقیان

قیمت اقامت در هتل با صبحانه، دو وعده غذای گرم، آب معدنی، چای، قهوه و شیرینی:

– اطاق دو نفره برای هر نفر ۱۹۲ €

– اطاق یکنفره برای هر نفر ۲۷۲ €

ورودی بابت چهار روز شرکت در این کنفرانس ۳۵ € میباشد که در محل کنفرانس جمع آوری خواهد شد.

از اجبای عزیز تقاضا میشود هر چه زودتر از فرم های ثبت نام در اینترنت www.tambach.org استفاده نمایند.

Tambach Seminar Centrum, Berghotel, Roedichen Strasse 34

99897 Tambach-Dietharz, Germany

Tel.: +49-(0)36252-36300 Fax: +49-(0)36252-46902

E-Mail: info@tambach.de Internet: www.tambach.org